

چهل داستان و چهل حدیث از حضرت علی (ع)

حجت الاسلام والمسلمین عبدالله صالحی

عنوان: چهل داستان و چهل حدیث از حضرت علی (ع)
موضوع: زندگی امامان
نویسنده: حجت الاسلام والمسلمین عبدالله صالحی

شماره اثر

پیش گفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین

شکر و سپاس بی انتها، خدای بزرگ را، که ما را از امت مرحومه قرار داد؛ و به صراط مستقیم، ولایت مولای متقیان، امیر مؤمنان، علی ابن ابی طالب علیه السلام هدایت نمود. و بهترین تحیت و درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام؛ و بر اهل بیت عصمت و طهارت، خصوصا اولین خلیفه بر حقش امام امیرالمؤمنین، صلوات الله علیهم. و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت علیهم السلام که در حقیقت، دشمنان خدا و قرآن هستند.

نوشتاری که در اختیار شما خواننده محترم قرار دارد، برگرفته شده است از زندگی سراسر آموزنده اولین ایمان آورنده به خدا و رسول؛ و اولین مظلوم عالم، آن انسان کامل و تمام عیار حق و حقیقت، که طبق روایت مخالف و موافق، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در عظمت او فرمود: ((علی مع الحق، و الحق مع علی))؛ هر کجا علی علیه السلام باشد، حق همان جا است و هر کجا حق باشد، علی آن جا است یعنی؛ آن دو از یکدیگر جدائی ناپذیرند. و صدها آیه قرآن، حدیث قدسی و روایت در منقبت و عظمت آن دلیرمرد ایمان و تقوا، با سندهای بسیار متعدد، در کتاب های مختلف وارد شده است. و این مختصر، ذره ای از قطره اقیانوس بی کران وجود جامع و کامل آن امام همام می باشد، که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر^(۱) در جهت های مختلف: عقیدتی، سیاسی، عبادی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی و... باشد که این ذره دلنشین و لذت بخش مورد استفاده و إفاده عموم علاقه مندان، خصوصا جوانان عزیز قرار گیرد. و ذخیره ای باشد:

((لَيَوْمٍ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ لِي وَلِوَالِدَيْهِ، وَلِمَنْ لَهُ عَلَى حَقٍّ)) (ان شاء الله تعالی).

مؤلف

در مدح و منقبت امام علی علیه السلام

تا صورت پیوند جهان بود، علی بود

تا نقش زمین بود و زمان بود، علی بود

شاهی که ولی بود و وصی بود، علی بود

سلطان سخا و کرم و جود، علی بود

آن شیر دلاور که ز بهر طمع نفس

در خوان جهان پنجه نیالود، علی بود

آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن

کردش صفت عصمت و بستود، علی بود

آن شاه سرافراز که اندر ره اسلام

تا کار نشد راست نیاسود، علیّ بود

آن قلعه گشائی که در از قلعه خیبر

بر کند به یک حمله و بگشود، علیّ بود

دم به دم ، دم از ولای مرتضی باید زدن

دست و دل بر دامن آل عبا باید زدن

نقش حبّ خاندان بر لوح دل باید نگاشت

مهر مهر حیدری بر دل چو ما باید زدن

هر درختی کو ندارد میوه حبّ علیّ

اصل وفرعش چون قلم سر تا به پا باید زدن^(۲)

چه شود که ای شه لافتی نظری به جانب ما کنی

که به کیمیا نظاره ای مس قلب تیره طلا کنی

یمن از عقیق تو آیتی ، چمن از رخ تو روایتی

شکر از لب تو حکایتی ، اگرش چه غنچه تو واکنی

به نماز لب تو تکلمی ، به نماز غنچه تبسمی

به تکلمی و تبسمی ، همه دردها تو دوا کنی

تو شه سریر ولایتی ، تو مه منیر هدایتی

چه شود که گهی به عنایتی ، نگهی به سوی گدا کنی

تو به شهر علم نبیّ دری ، تو ز انبیاء همه برتری

تو غضنفری و تو صفدری ، چه میان معرکه جا کنی

تو زنی به دوش نبی قدم ، فکنی بُتان همه از حرم

حرم از وجود تو محترم ، تو لوای دین به پا کنی^(۳)

مختصر حالات دومین معصوم ، اولین اختر امامت

آن حضرت بنابر مشهور، روز سیزدهم ماه رجب ، سی سال بعد از عام الفیل ، در شهر مکه معظمه ، در میان کعبه الهی دیده به جهان گشود و با نور طلعتش ، جهانی تاریک را روشنائی بخشید.
در اولین مرحله ای که حضرت رسول صلوات الله علیه ، قنداقه این نوزاد مبارک را از مادرش تحویل گرفت ، نوزاد با زبان فصیح خواند:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ فِي صَلَوَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) ...^(۴)

یعنی ؛ به نام خداوندی که بخشنده و مهربان است ، همانا آن مؤمنینی که در هنگام به جا آوردن نماز، خاشع باشند؛ رستگار و سعادتمند خواهند بود.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مقابل ، به او فرمود: یا علی! بدان که مؤمنین به وسیله تو رستگار خواهند شد.

نام : علی^(۵))) سَلامَ اللّٰهِ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ، وَ يَوْمَ اسْتُشْهِدَ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا.))

کنیه : ابوتراب ، ابوالا ثمه ، ابوالحسن و. ...

لقب : امیرالمؤمنین ، یعسوب الدّین ، یعسوب المؤمنین ، قائد الغرّ المحجلّین ، امام المتّقین ، سیّد الاوصیاء ، اسدالله ، مرتضی ، حیدر، أنزع ، قُضْم ، وصیّ، ولیّ و. ...

پدر : عمران عبدمناف معروف به ابوطالب.

مادر : فاطمه بنت اسد، نوه هاشم ، اوّلین زن هاشمیّه ای که با مرد هاشمی ابوطالب ازدواج کرد؛ و چون در پرورش حضرت رسول دخالت داشت ، حضرت او را به عنوان مادر خطاب ، می نمود. نسبت امام علیّ بن ابی طالب ، با سی واسطه همانند رسول گرامی اسلام ، به حضرت آدم صلوات اللّٰه علیهم ، می رسد.

نقش انگشتر : حضرت دارای چهار انگشتر بوده است ، که بر هر کدام نقش مخصوصی حکّ شده بود.

دربان آن حضرت را سلمان فارسی و قنبر نام برده اند.

اوّلین کسی که به نبوّت حضرت رسول صلاّی اللّٰه علیه و آلّهیمان آورد، علیّ علیه السلام بود، که در سنّ هفت سالگی با آن حضرت نماز جماعت خواند.

آن بزرگوار در تمام جنگ های زمان حضرت رسول غیر از جنگ تبوک ، مشارکت داشت و بیشترین پیروزی ها به دست برومند و توانای آن حضرت نصیب اسلام و مسلمین گردید.

طبق نقل ابن عساکر: جنگ بدر توسط امام علیّ علیه السلام در سنّ ۲۰ سالگی به نفع اسلام و مسلمین به پایان رسید و نیز مکه توسط حضرتش در سنّ ۲۸ سالگی فتح گردید.

پس از رحلت حضرت رسول صلاّی اللّٰه علیه و آلّه جنگ هائی بر علیه اسلام و بر علیه آن حضرت توسط منافقین و مخالفین به وقوع پیوست ، که مهم ترین آن ها سه جنگ به نام های : جمل ، صفّین و نهروان می باشد.

جنگ جمل در ماه جماد الثّانی ، سال ۳۶ هجری قمری ، با ناکشین ، به سرکردگی عایشه ، طلحه و زبیر، اتّفاق افتاد.^(۶)

جنگ صفّین در ماه ذی الحجّه ، سال ۳۶ هجری قمری ، با مارقین ، به سرکردگی معاویه ، رخ داد.^(۷) جنگ نهروان در سال ۳۸ هجری قمری^(۸) ، با قاسطین ، به سرکردگی خوارج واقع شد؛ و ایشان حدود چهل هزار نفر بودند، که با نصایح حضرت دوازده هزار نفر آن ها توبه کردند و فقط ۹ نفرشان از معرکه گریختند؛ و ما بقی کشته شدند و از مسلمین نیز تعداد ۹ نفر شهید گشت.

و به طور کلیّ آن حضرت هفتاد و دو مرحله جنگ و مبارزه با مخالفان و دشمنان داشته است.^(۹)

حضرت در مناسبت های مکرّر و مختلف ، توسط پیغمبر اسلام صلاّی اللّٰه علیه و آلّه به عنوان اوّلین جانشین و خلیفه تعیین و معرفی گردید.

و در نهایت ، پس از حجّه الوداع ، روز هیجدهم ذی الحجّه ، سال نهم قمری^(۱۰) ، حضرت در محلّی به نام غدیر خم بین مکه و مدینه به طور رسمی مطرح و منصوب به ولایت و خلافت شد.

ولی به علّت هائی ، خلافت ظاهری به دست دیگران افتاد، تا آن که در سال ۳۵ هجری ، پس از قتل عثمان مردم با حضرت علیّ علیه السلام بیعت کردند و این بیعت پنج سال به طول انجامید.

امام علیّ علیه السلام در تمام دوران عمر پربرکتش ، بر جمیع علوم و فنون ظاهری و باطنی آشنا و مسلّط بود.

معجزات و کرامات بی شماری از آن امام مظلوم ، (چه در زمان حیات و چه پس از آن) واقع و صادر گردید، که اکثر دانشمندان شیعه و سنی و بلکه دانشمندان دیگر مذاهب در کتاب های مختلف خود ذکر کرده اند.

آن حضرت در اجرای حق و عدالت و قانون ، و طرفداری و حمایت از مظلومان و محرومان ، همچنین مبارزه با بی عدالتی و برخورد با ظالمان و چپاولگران ، قاطع و سختگیر بود. و احادیث بسیاری در شائن و عظمت آن امام مظلوم وارد شده است ، که به کتاب های مربوطه ارجاع می شود.

در مدت عمر شریف حضرت بین محدثین و مورّخین اختلاف است ؛ ولی مشهور ۶۳ سال گفته اند، که ۳۳ سال همزمان با پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله ۱۰ سال قبل از بعثت ، ۱۳ سال در مکه و ۱۰ سال در مدینه بود و سی سال هم پس از رحلت آن حضرت با تحمّل سختی ها و مصائب جانکاه به سر برد. مدت امامت و خلافت واقعی آن امام علیه السلام ، که بلافاصله پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله شروع شد، سی سال به طول انجامید؛ و خلافت ظاهری و واقعی که پس از قتل عثمان شروع گردید، تنها پنج سال بوده است.

در تعداد فرزندان آن حضرت نیز بین محدثین و مورّخین اختلاف است ، لیکن سید محسن امین^(۱۱) تعداد اولاد امام علیّ علیه السلام را ۳۳ نفر پسر و دختر نام برده است. شهادت و محلّ دفن : حضرت در سال چهلّم هجری^(۱۲) ، صبح جمعه ، نوزدهم ماه رمضان ، در محراب عبادت مسجد کوفه که یکی از چهار مسجد معروف و عظیم القدر است توسط عبدالرحمن بن ملجم مرادی ؛ و ترغیب زنی به نام قُطّامه ، به وسیله شمشیر زهراگین ترور شد؛ و شب ۲۱ همان ماه به فیض عظمای شهادت نایل گردید.

میستّر نگردد به کس این سعادت

به کعبه ولادت ، به مسجد شهادت

و پیکر مطهر و مقدّس آن حضرت در نجف اشرف ، کنار حضرت آدم و نوح علیهم السلام دفن گردید؛ و قبر آن حضرت توسط حضرت نوح علیه السلام تهیّه و آماده شده بود. نماز آن حضرت چهار رکعت است : در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، پنجاه مرتبه سوره توحید خوانده می شود.

و بعد از سلام نماز، تسبیح حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها، گفته می شود و سپس خواسته های مشروع خود را از درگاه خداوند سبحان تقاضا نماید.^(۱۳)

خجسته میلاد اولین طلعت امامت

ز پشت پرده تا بی پرده یار من نمایان شد

ز شرم روی او خورشید اندر پرده پنهان شد

ولادت یافت اندر کعبه آن مولود مسعودی

که ذات پاک او مرآت ذات پاک یزدان شد

تجلی کرد تا نور رخس اندر حریم حق

حرم حرمت گرفت و قبله گاه اهل ایمان شد

همان نوری که موسی دید اندر سینه سینا

مگر بار دگر در کعبه باز آن نور تابان شد

همانا کعبه آمد در شرف بالاتر از سینا

که آن جا نور او این جا وجود او درخشان شد

چه مولودی که اندر مدرّسش ادريس با لقمان

یکی شاگرد اءبجد خوان ، یکی طفل دبستان شد

معلّم بر تمام انبياء، از آدم و عیسی

مقوم بر تمام ماسوا، از جنّ و انسان شد

گروهی ممکنش دانند و جمعی واجب اما من

میان واجب و ممکن ، همه فکرم به پایان شد^(۱۴)

درخشش نور در کعبه دل ها

اکثر مؤرّخین و محدّثین شیعه و سنی در روایات و کتاب های خود آورده اند:

چون مدّت حمل فاطمه بنت اسد به سر آمد و هنگام زایمان او فرا رسید، کنار کعبه الهی آمد و دست نیاز به درگاه باریتعالی بلند نمود و اظهار داشت : ای پروردگار! همانا من به تو ایمان آورده ام ، و به تمامی آنچه بر پیامبران فرستاده ای ، معتقد هستم ؛ و نیز آنچه را که جدّم ابراهیم خلیل بیان فرموده ، تصدیق کرده ام.

پس ای خداوند مهربان ! تو را به حقّ آن کسی که این کعبه را بنا نموده است ، و به حقّ نوزادی که در شکم دارم ، درد زایمان را بر من سهل و آسان گردان.

یکی از راویان به نام یزید بن قُعب ، در ادامه حکایت گوید:

من به همراه عباس عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و جمعی دیگر در کناری نشسته بودیم و حرکات و سکنات فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام را مشاهده می کردیم و سخنانش را می شنیدیم.

هنگامی که دعایش پایان یافت ، ناگهان دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه به درون آن وارد شد و از دید نظاره گران ناپدید گشت و سپس دیوار کعبه همچون حالت اوّل ، به هم پیوست.

بعد از آن به سمت کعبه رفتیم و هرچه تلاش کردیم تا شاید بتوانیم درب کعبه را بگشائیم و از وضعیّت فاطمه با خبر شویم ، ممکن نشد؛ و با کلید هم نتوانستیم قفل درب کعبه الهی را باز کنیم.

به همین جهت مطمئن شدیم که این جریان از طرف خداوند متعال انجام گرفته است.

پس از گذشت چهار روز، دوباره مشاهده کردیم که همان دیوار شکافته شد و فاطمه بنت اسد در حالی که قنداقه علیّ بن ابی طالب صلوات الله علیه را روی دست های خود گرفته بود، از درون کعبه الهی خارج گردید.

سپس راوی در ادامه گوید: پس از گذشت مدّتی ، فاطمه بنت اسد اظهار نمود که من بر تمامی زن های گذشته ، برتری و فضیلت دارم ؛ چون آسیه دختر مُزاحم خداوند را در خفاء و پنهان عبادت می کرد، و مریم دختر عمران با دست خود، درخت خرما را تکان داد تا چند خرما برایش افتاد و او تناول نمود.

ولیکن من به برکت فرزندم داخل کعبه الهی شدم و تا چند روز از میوه ها و غذاهای بهشتی تناول می

کردم ؛ و چون خواستم از درون خانه خدا بیرون آیم ، ندائی را شنیدم که فرمود: ای فاطمه ! نام نوزاد را علیّ قرار ده ، چون او بر همه عرشیان و فرشیان برتری دارد.

خدای اعلی گوید: من اسم این نوزاد را از نام خود برگرفته ام ، و او را بر تمامی علوم و اسرار خود آگاه کرده ام.

او بُت شکن بُت های اطراف کعبه است ، او بر بام خانه من اذان گوید و انسان ها را به وحدانیت دعوت کند.

پس خوشا به حال آن که دوستدار این نوزاد و فرمان بر او باشد، و دوزخ جایگاه دشمنان ، و مخالفان او خواهد بود.

همچنین آورده اند:

هنگام ولادت مولای متّقیان علیّ علیه السلام ، عمر پربرکت پیامبر خدا علیه السلام حدود سی سال بوده است ؛ و آن حضرت دستور داد که گهواره این مولود عزیز را کنار رختخواب ایشان قرار دهند تا شخصا از وی نگه داری و مواظبت نماید.

و حضرت رسول صلوات الله علیه این نوزاد گرامی را روی سینه خود می خوابانید و برایش سخن های مناسب مطرح می نمود.^(۱۵)

اولین نماز در هفت سالگی

یکی از راویان حدیث و اصحاب امیرالمومنین ، امام علیّ علیه السلام حکایت کند:

روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را در مسجد دیدم که بر بالای منبر نشسته است و در حالی که مشغول صحبت و سخنرانی بود، تبسمی نمود به طوری که دندان هایش نمایان گشت ، و در ادامه سخنانش فرمود:

من در سنین هفت سالگی ، با رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیابان مشغول چوپانی بودیم ، چون موقع نماز شد، نماز را دو نفری به جماعت خواندیم ، ابوطالب وارد شد و اظهار داشت : چه می کنید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب چنین اظهار نمود: خدای سبحان را عبادت و پرستش می کنیم ، تو هم اسلام بیاور و با ما نماز بخوان ؛ و خداوند متعال را پرستش نما.

سپس حضرت امیر علیه السلام در ادامه داستان افزود:

خداوند! من نمی شناسم بنده ای از امت پیغمبرت را که قبل از من ، همراه پیغمبرت نماز خوانده باشد، چون از سنّ هفت سالگی با او نماز خوانده ام.

و در روایتی دیگر وارد شده است که امام علیّ علیه السلام فرمود: پیش از آن که کسی با حضرت رسول نماز بخواند، من سه سال همراه آن حضرت نماز می خواندم.^(۱۶)

روزی ارزشمند و شخصیتی عظیم

مرحوم محمد بن یعقوب کلینی ، فرات بن ابراهیم کوفی و علامه امینی و دیگر بزرگان از شیعه و سنی در کتاب های خود مطالب و روایاتی را به سندهای مختلف ، پیرامون عید سعید غدیر خم آورده اند، از آن جمله:

حسن بن راشد و در روایتی دیگر فرات بن اُ حنف حکایت کند:

روزی محضر مبارک امام جعفر صادق صلوات الله علیه شرفیاب شدم و عرضه داشتم : یاابن رسول الله ! فدایت گردم ! آیا برای مسلمان ها عیدی بافضیلت تر از عید فطر، قربان ، جمعه و روز عرفه وجود دارد؟

فرمود: بلی ، روزی است که از همه آن ها در نزد خداوند متعال شریف تر و عظیم تر و بافضیلت تر خواهد بود؛ و آن روزی است که خدای متعال دین مبین اسلام را در روز آن کامل نمود و این آیه قرآن را بر پیغمبر نازل نمود: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** ^(۱۷) . یعنی ؛ امروز (با معرفی علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان امام و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله ، دین خود را بر شما مسلمان ها کامل نمودم و برای شما دین اسلام را برگزیدم. از آن حضرت سؤال کردم : آن روز، کدام روزی می باشد که مولای متقیان ، علی علیه السلام به امامت و خلافت منصوب گردید؟

در پاسخ چنین فرمود: هر یک از پیغمبران الهی برای خود وصی و جانشین تعیین کرده اند و آن روز معین را به عنوان عید برگزیده اند. و سپس افزود: آن روزی که بر تمامی ایام شرافت و برتری دارد، روزی است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از طرف خداوند متعال ، حضرت علی علیه السلام را به عنوان امام و خلیفه خود به مردم معرفی نمود.

و در آن روز آیات الهی نازل شد و دین مبین اسلام تکمیل گردید و حجت خداوند بر همگان ثابت گشت. سؤال کردم : یاابن رسول الله ! در آن روز چه اعمال و عباداتی بهتر است ، که انجام دهیم ؟ حضرت در پاسخ فرمود: خوشحال نمودن مؤمنین ، فرستادن صلوات بر حضرت محمد و اهل بیتش ؛ و برائت و بیزاری جستن از دشمنان و ظالمین به آن ها. و دیگر آن که چون خداوند، این روز یعنی ؛ هیجدهم ذی الحجه را روز تثبیت ولایت بر مؤمنین قرار داد، بهتر است روزه بگیرید و روزه گرفتن در آن موجب کفاره شصت سال گناه خواهد بود. ^(۱۸)

به مناسبت عید سعید غدیر خم

از خم رسیده مژده که جشن ولایت است

لبریز خم ز باده لطف و عنایت است

خم خانه ولایت مولا گشوده شد

ساقی ز جای خیز که وقت سقای است

در صحنه غدیر به فرمان کبریا

در اهتزاز پرچم شاه ولایت است

آری علی، پسر عم و داماد مصطفی

شایسته ولایت و امر وصایت است

زان چشمه زلال که جوشید در غدیر

آنهار معرفت همه جا در سرایت است

گفتار او شکوفه باغ فضیلت است

رخسار او طلوعه صبح هدایت است

از زهد و جود و فضل و جوانمردی علی

در صفحه وجود هزاران حکایت است

نماز چرا؟ و مفهوم حقیقی آن

جابر بن عبدالله انصاری گوید:

روزی به همراه مولای متقیان ، امام علیّ علیه السلام بودم ، شخصی را دیدیم که مشغول نماز است ، حضرت به او خطاب کرد و فرمود: آیا معنا و مفهوم نماز را می دانی که چگونه و برای چه می باشد؟ اظهار داشت : آیا برای نماز مفهومی غیر از عبادت هم هست ؟ حضرت فرمود: آری ، به حقّ آن کسی که محمد صلیّ الله علیه و آله را به نبوّت مبعوث گردانید، نماز دارای تاءویل و مفهومی است که تمام معنای عبودیت در آن خواهد بود. آن شخص عرض کرد: پس مرا تعلیم فرما. امام علیه السلام فرمود: معنا و مفهوم اولین تکبیر آن است که خداوند، سبحان و منزّه است از این که دارای قیام و قعود باشد. دومین تکبیر یعنی ؛ خدای موصوف به حرکت و سکون نمی باشد. سومین تکبیر یعنی ؛ این که نمی توان او را به جسمی تشبیه کرد. چهارمین تکبیر یعنی ؛ چیزی بر خداوند عارض نمی شود. پنجمین تکبیر مفهومی آن است که خداوند، نه محلّ خاصی دارد و نه چیزی در او حلول می کند. ششمین تکبیر معنایش این است که زوال و انتقال و نیز تغییر و تحوّل برای خداوند مفهومی ندارد. و هفتمین تکبیر یعنی ؛ بدان که خداوند سبحان همچون دیگر اجسام ، دارای ابعاد و جوارح نیست. سپس در ادامه فرمایش خود فرمود: معنای رکوع آن است که می گوئی : خداوندا! من به تو ایمان آورده ام و از آن دست بر نمی دارم ، گرچه گردنم زده شود. و چون سر از رکوع بر می داری و می گوئی: ((سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)) یعنی ؛ خداوندا! تو مرا از عدم به وجود آورده ای و من چیزی نبوده و نیستم ، پس هستی مطلق تویی. و هنگامی که سر بر سجده فرود آوری ، گوئی : خداوندا! مرا از خاک آفریده ای ؛ و سر بلند کردن از سجده یعنی ؛ مرا از خاک خارج گردانده ای. و همین که دومین بار سر بر سجده گذاری یعنی ؛ خداوندا! تو مرا در درون خاک بر می گردانی ؛ و چون سر بلند کنی گوئی : و مرا از درون همین خاک در روز قیامت برای بررسی اعمال خارج می گردانی. و مفهوم تشهد، تجدید عهد و میثاق و اعتقاد به وحدانیت خداوند؛ و نیز شهادت بر نبوّت حضرت رسول و ولایت اهل بیت او علیهم صلوات الله می باشد. و معنای سلام ، ترحم و سلامتی از طرف خداوند بر بنده نماز گذار است ، که در واقع ایمنی از عذاب قیامت باشد. (۲۰)

(سخن پیامبر صلیّ الله علیه و آله بعد از دفن ، در مسجد قبا)

روزی ابوبکر و امیرالمؤمنین ، علیّ علیه السلام در محلّی یکدیگر را ملاقات کردند. ابوبکر گفت : حضرت رسول ، پس از جریان غدیر خم چیز خاصی درباره شما نفرمود، اما من بر فضل تو شهادت می دهم ؛ و در زمان آن حضرت نیز بر تو به عنوان امیرالمؤمنین سلام کرده ام. و اعتراف می کنم که حضرت رسول درباره تو فرمود: تو وصیّ و وارث و خلیفه او در خانواده اش می باشی

، ولی تصریح نفرمود که تو خلیفه بعد از او در امتش باشی.
امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام اظهار داشت: ای ابوبکر! چنانچه رسول خدا صلوات الله علیه را به تو نشان دهم و ایشان تو را بر خلافت من در بین امتش دستور دهد، آیا می پذیری؟
ابوبکر گفت: بلی، اگر رسول خدا با صراحت بگوید، من کنار خواهم رفت.
امام علیّ علیه السلام فرمود: پس چون نماز مغرب را خواندی، نزد من بیا تا آن حضرت را به تو نشان دهم.

همین که ابوبکر آمد، با یکدیگر به سمت مسجد قبا حرکت کردند و وقتی وارد شدند؛ دیدند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله رو به قبله نشسته است؛ و خطاب به ابوبکر کرد و فرمود:
ای ابوبکر! حقّ مولایت، علیّ را غصب کرده ای و جائی نشسته ای که جایگاه انبیاء و اوصیاء آن ها است؛ و کسی غیر از علیّ استحقاق آن مقام را ندارد چون که او خلیفه من در امتم می باشد و من تمام امور خود را به او واگذار کرده ام.

و تو مخالفت کرده ای و خود را در معرض سخط و غضب خداوند قرار داده ای، این لباس خلافت را از تن خود بیرون بیاور و تحویل علیّ ابن ابی طالب ده، که تنها شایسته و حقّ او خواهد بود و گرنه وعده گاه تو آتش دوزخ می باشد.

در این هنگام ابوبکر با وحشت تمام از جای برخاست و به همراه امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام از مسجد خارج گردید و تصمیم گرفت تا خلافت را به آن حضرت واگذار نماید.

ولی در مسیر راه، رفیق خود، عمر را دید و جریان را برایش تعریف کرد، عمر گفت: تو خیلی سست عقیده و بی اراده هستی، مگر نمی دانی که آن ها ساحر و جادوگر هستند، باید ثابت قدم و پابرجا باشی، به همین جهت ابوبکر از تصمیم خود منصرف شد؛ و با همان حالت از دنیا رفت.^(۲۱)

(یک خلاف، پنج نوع مجازات!)

اصبغ بن نباته که یکی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین، علیّ علیه السلام است حکایت کند:
روزی عمر بن خطاب نشسته بود که پرونده پنج نفر زناکار را نزد او آوردند تا حکم مجازات هریک را صادر نماید.

عمر دستور داد تا بر هریک، حدّ زنا اجراء نمایند.

امام علیّ علیه السلام که در آن مجلس حضور داشت، خطاب به عمر کرد و فرمود: این حکم به طور مساوی برای چنین افرادی صحیح نیست و قابل اجراء نمی باشد.

عمر گفت: پس خود شما هر حکمی را که صلاح می دانی صادر و اجراء نما.

امام علیّ علیه السلام اظهار داشت: باید اوّلین نفر اعدام و گردنش زده شود، دوّمین نفر سنگسار گردد، سوّمین نفر صد ضربه شلاق بخورد، چهارمین نفر پنجاه ضربه شلاق و پنجمین نفر را تعزیر یعنی، مقداری شکنجه نمایند.

عمر و حاضرین در مجلس، از صدور چنین حکمی بسیار تعجب کرده؛ و علت اختلاف مجازات را برای یک معصیت جویا شدند؟

امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام فرمود: شخص اوّل مشرک بود و حکم مرد زناکار مشرک با زن مسلمان اعدام است.

شخص دوّم مسلمان بود ولی چون همسر داشت، زنا او محصنه بوده است و می بایست سنگسار شود.

شخص سوّم نیز مسلمان بود، و چون ازدواج نکرده بود، حدّ آن صد ضربه شلاق است.
شخص چهارم غلام و عبد بود و حدّ او نصف حدّ افراد آزاد می باشد.
و شخص پنجم دیوانه است و بر دیوانه حدّ جاری نمی گردد؛ بلکه باید او را تعزیر و شکنجه نمایند.^(۲۲)
(توکل یا بی عاری)

روزی امام علیّ بن ابی طالب ، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عبورش به گروهی از مسلمان ها افتاد که در گوشه ای از مسجد را اشغال کرده بودند و به عبادت مشغول بودند.
حضرت علیّ علیه السلام نزدیک ایشان رفت و فرمود: شما چه کسانی هستید؟ و چه می کنید؟
در پاسخ به حضرت ، اظهار داشتند: ما بر خداوند توکل کرده ایم و عبادت او می کنیم.
حضرت فرمود: خیر، چنین نیست ؛ بلکه شما بی عار و مفت خور می باشید، چنانچه راست می گوئید و توکل برخداوند متعال دارید، بگوئید که در چه مرحله ای از توکل قرار دارید؟
گفتند: اگر چیزی به ما برسد، می خوریم و قناعت می کنیم و چنانچه چیزی به ما نرسد، صبر و تحمل می نمائیم.
سپس امام علیّ علیه السلام خطاب به ایشان کرد و با صراحت فرمود: سگ های محله ما نیز چنین روشی را دارند.

آنان با خون سردی گفتند: پس ما چه کنیم ، شما بفرمائید که چه رفتاری داشته باشیم ؟
حضرت فرمود: بایستی آنچه را که ما یعنی ، پیامبر خدا و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام انجام می دهیم ؛ شما مسلمان ها نیز چنان کنید.
گفتند: شما چه کارهائی را انجام می دهید، تا ما تبعیت نمائیم ؟
امام علیه السلام فرمود: ضمن سعی و تلاش و کار و عبادت ، آنچه به ما برسد پس از مصرف ، اضافه آن را بذل و بخشش می کنیم.
و اگر چیزی درآمدی نیافتیم ، خداوند منّان را؛ در هر حال شکر و سپاس می گوئیم.^(۲۳)

(سه کار مشکوک و مقبول)

عبدالله بن عباس حکایت کند:

در یکی از روزها مقدار سیصد دینار به عنوان هدیه ، خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله داده شد و حضرت تمامی آن ها را به علیّ بن ابی طالب علیه السلام عطا نمود.
سپس ابن عباس افزود: امام علیّ علیه السلام اظهار داشت : من آن سیصد دینار را گرفته و خوشحال شدم و با خود گفتم : امشب مقداری از آن ها را در راه خدا صدقه می دهم تا خداوند قبول فرماید؛ و چون نماز عشاء را پشت سر پیغمبر خدا به جماعت خواندم ، یک صد دینار آن ها را به زنی درمانده دادم.
چون صبح شد، مردم گفتند: دیشب علیّ بن ابی طالب صد دینار به فلان زن فاجره ؛ داده است.
با شنیدن این سخن بسیار غمگین و ناراحت شدم و با خود عهد کردم که جبران نمایم ، لذا هنگام شب بعد از نماز عشاء یک صد دینار دیگر از آن پول ها را به مرد رهگذری دادم.
چون صبح شد، مردم گفتند: دیشب علیّ بن ابی طالب صد دینار به مردی دزد کمک کرده است ؛ و من خیلی ناراحت و افسرده خاطر گشتم و با خود گفتم : به خدا قسم ! امشب صد دینار باقی مانده را به کسی صدقه می دهم که مقبول خداوند قرار گیرد.
این بار نیز هنگام شب ، پس از نماز عشاء به جماعت حضرت رسول صلوات الله علیه از مسجد خارج

گشتم و صد دینار باقی مانده را به مردی رهگذر دادم. وقتی که صبح شد مردم گفتند: دیشب علی بن ابی طالب ، صد دینار به مرد ثروتمندی کمک کرده است. بسیار غمگین شدم و نزد پیامبر خدا رفتم ؛ و جریان را برای حضرتش بازگو کردم. حضرت رسول فرمود: این جبرئیل علیه السلام است ؛ که می گوید: خداوند صدقات تو را پذیرفته است. و می گوید: آن صد دیناری را که به آن زن فاجره دادی ؛ چون به منزل خود آمد، توبه کرد و آن صد دینار را سرمایه زندگی قرار داد و هم اکنون دنبال مردی است که با او ازدواج نماید. و آن صد دیناری را که به آن مرد دزد دادی ، او نیز وقتی به منزل آمد، از کارهای زشت خود توبه کرد و آن پول ها را سرمایه ای برای کسب و تجارت خویش قرار داد. و همچنین آن صد دیناری را که به مرد ثروتمند دادی ؛ چندین سال بود که زکات و خمس اموال خود را نمی داد، پس وقتی به منزلش آمد، با خود گفت : وای بر تو! این علی بن ابی طالب است ، با این که مال و اموالی ندارد؛ این چنین صدقه می دهد و انفاق می کند! ولی من باید با این همه ثروتی که دارم از مستمندان دریغ می دارم ، من باید همانند علی بن ابی طالب به دیگران کمک نمایم و زکات و خمس اموال خود را بپردازم.

سپس فرمود: بنابراین ، کارهای تو مقبول خداوند متعال قرار گرفته است و این آیه شریفه:
(رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ) ...^(۲۴)، در شائن و منزلت تو نازل گردید.^(۲۵)

(شکافتن قبر و مفقود بودن مرده لوطی)

ابوالفتح رازی ، قاضی نعمان و ابوالقاسم کوفی آورده اند:
در زمان حکومت عمر بن خطاب ، غلامی را نزد او آوردند که مولای خود را کشته بود، عمر بدون آن که تحقیق و بررسی نماید، حکم قتل او را صادر کرد.
این خبر به امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید و شهود نیز شهادت دادند؛ که این غلام مولای خود را کشته است.

حضرت خطاب به غلام کرد و اظهار نمود: تو چه می گوئی ؟

غلام در پاسخ گفت : بلی ، من او را کشته ام.

حضرت فرمود: برای چه او را کشته ای ؟

گفت : اربابم خواست به من تجاوز لواط کند ولی من نپذیرفتم ، و چون خواست مرا مجبور کند، من او را از خود بر طرف ساختم ، ولیکن بار دیگر آمد و به زور با من چنان عمل زشتی را مرتکب شد و من هم از روی غیرت و انتقام او را کشتم.

حضرت اظهار داشت : باید بر ادعای خود شاهد داشته باشی ؟

غلام عرض کرد: یا امیر المؤمنین ! در حالی که من در آن شب تنها بودم ، چگونه می توانم شاهد داشته باشم ؛ و او درب ها را بسته بود و من اختیاری از خود نداشتم.

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: چرا بر او حمله کردی و او را کشتی ؟ آیا او از این عمل زشت

پشیمان نشده بود؟ و آیا ندامت و توبه او را نشیندی ؟

غلام گفت : خیر، هیچ اثری از آثار ندامت در او ندیدم.

حضرت با صدای بلند فرمود: الله اکبر! صداقت یا دروغ تو، هم اکنون روشن خواهد گشت.

بعد از آن دستور داد تا غلام را بازداشت نمایند و سپس به اولیای مقتول خطاب کرد و فرمود: سه روز که

از دفن مرده گذشت ، جهت بیان و صدور حکم مراجعه کنید.

چون روز سوّم فرا رسید، امام علیّ علیه السلام به همراه عمر و اولیاء مقتول کنار قبر رفتند و حضرت دستور داد تا قبر را بشکافند؛ سپس اظهار نمود: چنانچه جسد مرده موجود باشد، غلام دروغ گفته ؛ و اگر مفقود باشد غلام ، صادق و راستگو است.

پس وقتی که قبر را شکافتند، جسد را در قبر نیافتند؛ و چون به حضرت علیّ علیه السلام گزارش دادند که جسد در قبر نیست.

حضرت اظهار نمود: الله اکبر! به خدا قسم ! نه دروغ گفته ام و نه تکذیب شده ام ، از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

هر که از امت من باشد و عمل زشت قوم لوط را انجام دهد که همانا به وسبله فریب شیطان انجام می دادند و بدون توبه از دنیا برود و او را دفن کنند، بیش از سه روز در قبر نخواهد ماند؛ و او را با قوم لوط محشور می گردانند؛ و به عذاب سخت و دردناک الهی گرفتار خواهد گشت.

پس از آن ، حضرت امیر علیه السلام فرمود: غلام را آزاد کنید.^(۲۶)

(احساس مسئولیت و عاقبت اندیشی)

بعد از آن که عثمان ، روز جمعه هیجدهم ذی الحجه کشته شد، مسلمین متوجه امیرالمؤمنین امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام گشتند تا با آن حضرت بیعت کنند.

پس هنگامی که حضرت در یکی از باغات مشغول کار بود، عده ای از مهاجرین و انصار به همراه طلحه و زبیر وارد شدند؛ و چون خواستند با حضرت بیعت کنند، اظهار فرمود: شما نیازی به من ندارید و هر که غیر از من انتخاب کنید، من راضی خواهم بود.

جمعیت حاضر گفتند : کسی غیر از شما برای این کار وجود ندارد؛ و این مقام تنها شایسته شما می باشد؛ ولیکن حضرت در مقابل اظهارات آن ها زیر بار نمی رفت.

و این جریان چند روزی به طور مکرر ادامه یافت ؛ و در نهایت مسلمین به آن حضرت عرضه داشتند: امروز کسی شایسته تر از شما نیست ، به جهت آن که باسابقه ترین افراد، در اسلام و نزدیک ترین فرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی.

حضرت فرمود: چنانچه دیگری را خلیفه کنید؛ و من وزیر او باشم بهتر است.

گفتند: خیر، کسی غیر از شما سزاوار این مقام وجود ندارد و بایستی که ما با تو بیعت کنیم.

حضرت امیر علیه السلام اظهار نمود: اکنون که چنین است ، باید به مسجد برویم و در حضور همگان با من بیعت نمائید، چون که این امر مهمّ، نباید مخفی بماند.

و جمعیت حاضر پیشنهاد آن حضرت را پذیرفتند، پس هنگامی که حضرت سلام الله علیه وارد مسجد گشت ، جمعی دیگر از مهاجرین و انصار نیز وارد شدند؛ و به همراه آن افراد خواستند با آن حضرت بیعت کنند، که دوباره حضرت امتناع ورزید و فرمود: مرا رها نمائید؛ و غیر از مرا، برگزینید.

ولیکن جمعیت برای بیعت با آن حضرت پافشاری می کردند.

و در نهایت اوّل کسی که با حضرت بیعت کرد، طلحه و سپس زبیر بود.^(۲۷)

حقیر گوید: همین دو نفر چون به مقاصد دنیوی و شهوی خود نرسیدند اولین کسانی بودند که با آن حضرت مخالفت و عهد شکنی کردند تا جایی که به سرکردگی عایشه ، جنگ جمل را به راه انداختند و آن همه خونریزی و کشتار انجام شد.

(یک پیاده و هشت سواره)

پس از آن که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از توطئه سران قریش نجات یافت و به مدینه منوره هجرت نمود، امام علی بن ابی طالب علیه السلام نیز به همراه چهار زن به نام های فاطمه (۳۸) و تعدادی دیگر از مردان و زنان مسلمان عازم مدینه شدند.

به مشرکین و سران قریش خبر رسید که حضرت علی علیه السلام آشکارا در حال خروج از مکه و ملحق شدن به پسر عمویش ، رسول خدا می باشد، به همین جهت هشت نفر اسب سوار مجهز و مسلح را روانه کردند تا او و همراهانش را برگردانند. هنگامی که حضرت از آمدن اسب سواران آگاه شد، دستور داد تا قافله اش متوقف شده و در گوشه ای پناه گیرند،

و آن گاه که اسب سواران نزدیک شدند، حضرت یک تنه و پیاده ، شمشیر به دست گرفت و به سوی آن ها حرکت کرد تا آن که مقابل یکدیگر قرار گرفتند، اسب سواران فریاد کشیدند: آیا گمان داری که می توانی از چنگال ما رهائی یابی ؟ تو و همراهانت باید برگردی.

حضرت بدون هیچگونه احساس ترس و واهمه ای ، با آرامی فرمود: اگر برنگردم ، چه می کنید؟ گفتند: یا بر می گردی ؛ و یا تو را با ذلت و خواری بر می گردانیم و ناگاه به سوی قافله یورش آوردند؛ و چون حضرت جلوی آن ها را گرفت ، یکی از آن ها به نام جناح ، با شمشیر به طرف حضرت حمله کرد و با این که حضرت بسیار جوان و هنوز در جنگ و نزاعی شرکت نکرده بود همانند یک مرد با تجربه جنگجو خود را نجات داد، و با شمشیر خود ضربه ای بر شانه جناح زد.

و چون خواست که از خود دفاع کند، حضرت شمشیر دیگری بر او وارد ساخت به طوری که همه افراد شگفت زده شدند که چطور یک نوجوان پیاده و بی تجربه به تنهایی در مقابل افراد قوی و سواره مسلح ، استقامت می نماید.

و حضرت علی علیه السلام توانست در آن موقعیت یکی از آن ها را هلاک کند.

پس از لحظه ای آرامش و سکوت ، گفتند: یا علی! آرام باش و به مکه برگرد.

حضرت فرمود: من باید به راه خود ادامه دهم و به پسر عمویم ، رسول خدا ملحق شوم ، حال هرکس که می خواهد خونش ریخته شود، نزدیک بیاید.

در همین حال اسب سواران با افسردگی و ناامیدی برگشتند؛ و حضرت علی صلوات الله علیه پیروزمندانه به همراه زنان و دیگر همراهان ، راه خویش را به سوی مدینه ادامه دادند. (۳۹)

(ظهور بی دینی ۶۹ نفر با دو کرامت)

حضرت ابو جعفر امام محمد، باقرالعلوم صلوات الله علیه حکایت فرماید:

روزی امام علی بن ابی طالب علیه السلام در بین جمعی از اصحاب حضور داشت ، یکی از افراد اظهار نمود : یا امیرالمؤمنین ! اگر ممکن باشد کرامتی برای ما ظاهر گردان تا بیشتر نسبت به تو ایمان پیداکنیم ؟

امام علی علیه السلام فرمود: چنانچه جریانی عجیب را ظاهر نمایم و شما شاهد آن باشید کافر خواهید شد؛ و از ایمان خود برمی گردید و مرا متهم به سحر و جادو می کنید.

گفتند: ما عقیده وایمان راسخ داریم که همه چیز، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده ای و هر کاری را که بخواهی ، می توانی انجام دهی.

حضرت فرمود: احادیث و علوم سنگین و مشکل ما اهل بیت ولایت را، هر فردی نمی تواند تحمّل کند بلکه

افرادی باور می کنند که از هر جهت روح ایمان آن ها قوی و مستحکم باشد.

سپس اظهار نمود: چنانچه مایل باشید که کرامتی را مشاهده کنید، هر وقت نماز عشاء را خواندیم همراه من حرکت نمائید.

چون نماز عشاء را خواندند، حضرت امیر علیه السلام به همراه هفتاد نفر که هر یک فکر می کرد نسبت به دیگری بهتر و برتر هست حرکت نمود تا به بیابان کوفه رسیدند.

در این لحظه امام علیّ علیه السلام به آن ها فرمود: به آنچه می خواهید نمی رسید مگر آن که از شما عهد و میثاق بگیرم که هر آنچه مشاهده کنید، شک و تردیدی در خود راه ندهید و ایمانتان را از دست ندهید و مرا متّهم به امور ناشایسته نگردانید.

ضمناً، آنچه من انجام می دهم و به شما ارائه می نمایم ، همه علوم غیبی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث گرفته ام و آن حضرت مرا تعلیم فرموده است.

پس از آن که حضرت از یکایک آن ها عهد و میثاق گرفت ، دستور داد تا روی خود را بر گردانند؛ و چون پشت خود را به حضرت کردند، حضرت دعائی را خواند.

هنگامی که دعایش پایان یافت ، فرمود: اکنون روی خود را برگردانید و نگاه کنید.

همین که چرخیدند و روی خود را به حضرت علیّ علیه السلام برگردانیدند، چشمشان افتاد به باغ های سبز و خرّمی که نهرهای آب در آن ها جاری بود؛ و ساختمان های با شکوهی در درون آن ها جلب توجهشان کرد.

پس چون به سمتی دیگر نگاه کردند، شعله های وحشتناک آتش را دیدند، با دیدن چنین صحنه ای که بهشت و جهنّم در اذهان و افکارشان یاد آور شد، همگی یک صدا گفتند: این سحر و جادوی عظیمی است ؛ و ایمان خود را از دست دادند و کافر شدند، مگر دو نفر که همراه حضرت باقی ماندند و با یکدیگر به شهر کوفه مراجعت نمودند.

در بین راه ، حضرت به آن دو نفر فرمود: حجت بر آن گروه به اتمام رسید و فردای قیامت ، آنان مؤ اخذه و عقاب خواهند شد.

سپس در ادامه فرمایشاتش افزود: قسم به خدای سبحان ! که من ساحر نیستم ، این ها علوم الهی است که از رسول الله صلی الله علیه و آله آموخته ام.

و چون خواستند وارد مسجد کوفه شوند، حضرت دعائی را تلاوت نمود، وقتی داخل شدند، دیدند ریگ های حیات مسجد دُرّ و یاقوت گشته است.

آن گاه حضرت به آن ها فرمود: چه می بینید؟

گفتند: دُرّ و یاقوت!

فرمود: راست گفتید، در همین لحظه یکی دیگر از آن دو نفر از ایمان خود دست برداشت و کافر شد و نفر آخر ثابت و استوار ماند.

امام علیّ علیه السلام به او فرمود: مواظب باش که اگر چیزی از آن ها را برداری پشیمان می گردی ؛ و اگر هم بر نداری باز پشیمان می شوی.

به هر حال او یکی از آن جواهرات را، به از چشم حضرت برداشت و در جیب خود نهاد، فردای آن روز، نگاهی به آن کرد، دید دُرّی گرانبها و نایاب است.

هنگامی که خدمت امام علیّ علیه السلام آمد اظهار داشت : من یکی از آن درّها را برداشته ام ، حضرت

فرمود: چرا چنین کردی ؟

گفت : خواستم بدانم که آیا واقعا این جواهرات حقیقت دارد یا باطل و واهی است.
حضرت فرمود: اگر آن را بر گردانی و سر جایش بگذاری خداوند رحمان عوض آن را در بهشت به تو عطا می کند؛ و گرنه وارد آتش جهنم خواهی شد.

امام باقر علیه السلام در ادامه فرمود: چون آن شخص ، دُرّ را سر جایش نهاد؛ تبدیل به ریگ شد.
و بعضی گفته اند: که آن شخص میثم تمار بود؛ و برخی دیگر او را عمرو بن حمق خزاعی گفته اند.^(۳۰)

(شخصیتی غریب در دنیا)

محدثین و مورّخین روایت کرده اند:

هرگاه دردها و غم های جامعه برای مولای متّقیان ، امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام غیر قابل تحمل می گشت ؛ و می خواست درد دل خود را بیان نماید با خود زمزمه و درد دل می نمود.
و آن حضرت معمولا به تنهایی از شهر کوفه خارج می شد و حوالی بیابان غریّ نجف اشرف گوشه ای را بر می گزید؛ و روی خاک ها می نشست و دردهای درونی خود را با آن فضای ملکوتی بازگو می نمود.
در یکی از روزهایی که حضرت به همین منظور رفته بود، ناگهان شخصی را مشاهده کرد که بر اشتی سوار و جنازه ای را جلوی خود قرار داده است و به سمت آن حضرت در حرکت می باشد.
همین که آن شخص شتر سوار نزدیک حضرت امیر علیه السلام رسید، سلام کرد و حضرت جواب سلام او را داد و سؤال نمود: از کجا آمده ای ؟
پاسخ داد: از یمن آمده ام.

امام علیه السلام فرمود: این جنازه ای که همراه داری کیست ؟ و برای چه آن را به این دیار آورده ای ؟
در پاسخ گفت : این جنازه پدرم می باشد، او را از دیار خود به این جا آورده ام تا در این مکان دفن نمایم ،
امام علیّ علیه السلام اظهار نمود: چرا او را در سرزمین خودتان دفن نکرده ای ؟
در پاسخ اظهار داشت : چون پدرم قبل از مرگ خود وصیّت کرده است که او را برای دفن به این جا بیاوریم ؛ همچنین پدرم گفته بود: در این سرزمین مردی دفن خواهد شد که در روز قیامت جمعیتی را به تعداد طایفه ربیعیه و مُضر یعنی ؛ تعداد بی شماری را شفاعت نموده و از عذاب جهنم نجات می دهد؛ و ایشان را اهل بهشت می گرداند و شفاعتش در پیشگاه خداوند پذیرفته است.
حضرت امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام سؤال نمود: آیا آن مرد را می شناسی ؟
آن شخص گفت : نه ، او را نمی شناسم.

فرمود: به خداوندی خدا! من همان شخص هستم.
و امام علیه السلام این سخن را سه بار تکرار نمود و سپس جنازه را به کمک یکدیگر در آن سرزمین دفن کردند.^(۳۱)

(خشم شیطان در برابر سکوت)

جابر بن عبدالله انصاری آن مرد صحابی و یار با وفا حکایت کند:
روزی مولای متّقیان امیرالمؤمنین ، امام علیّ بن ابی طالب صلوات الله علیه از محلّی عبور می نمود، ناگهان متوجّه شد که شخصی مشغول فحش دادن و ناسزاگوئی ، به قنبر غلام آن حضرت است ؛ و قنبر می خواست تلافی کند و پاسخ آن مردبی ادب و تحریک شده شیطان و هوای نفس را بدهد.
ناگهان امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام بر قنبر بانگ زد که : آی قنبر! آرام باش و سکوت خود را حفظ کن

و دشمن خود را به حال خود رها ساز تا خوار و زبون گردد.
سپس افزود: ساکت باش و با سکوت خود، خدای مهربان را خوشنود گردان و شیطان را خشناک ساز و دشمن خویش را به کیفر خود واگذارش نما.
امام علیّ علیه السلام پس از آن فرمود: ای قنبر! توجّه داشته باش که هیچ مؤمنی نتواند خداوند متعال را، جز با صبر و بردباری خشنود سازد.

و همچنین هیچ حرکت و عملی همچون خاموشی و سکوت، شیطان را خشمگین و زبون نمی گرداند.
و بدان که بهترین کیفر برای احمق، سکوت در مقابل یاهو ها و گفتار بی خردانه او است. (۳۲)
حقیر گوید: تأیید و مصداق بارز آن، نیز کلام خداوند متعال است که فرمود: **إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا** (۳۳)؛

وقتی با افراد نادان و بی خرد مواجه گشتید، او را بدون پاسخ رها سازید.

(سخن گفتن با خورشید!)

در کتب مختلف، از راویان متعدّدی همانند سلمان فارسی، عمّار یاسر، ابوذر غفاری، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عبّاس و ... آورده اند که چون خداوند متعال، مکه را توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و فداکاری امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام فتح کرد.
پیش از آن که حضرت رسول صلوات الله علیه عازم و آماده جنگ هوازن گردد، در حضور جمعی خطاب به علیّ علیه السلام نمود و اظهار داشت: ای علیّ! برخیز و به همراه اصحاب در گوشه ای از قبرستان بقیع وارد شده و هنگامی که خورشید طلوع نماید، با وی مکالمه کن و سخن بگو.
علیّ بن ابی طالب علیه السلام طبق دستور حضرت رسول صلوات الله علیه بلند شد و به همراه بعضی از اصحاب به قبرستان بقیع رفت و چون خورشید طلوع کرد؛ آن را مخاطب قرار داد و گفت:

((السلام عليك ايها العبد الدائر في طاعة ربه.))

و خورشید جواب سلام حضرت علیّ صلوات الله علیه را این چنین پاسخ گفت:

((و عليك السلام يا اخا رسول الله و وصيه و حجة الله على خلقه.))

بعد از آن، مولای متّقیان علیّ علیه السلام به شکرانه چنین کرامت و عظمتی که خداوند متعال عطایش فرموده بود سر بر خاک نهاد و سجده شکر به جای آورد.

سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را گرفت و بلند نمود و فرمود: ای حبیب من! تو را بشارت باد بر این که خداوند به میمنت وجود تو بر ملائکه؛ و بر اهل آسمان مباحثات می کند.

و پس از آن افزود: شکر و سپاس می گویم خدا را، که مرا بر سایر پیامبران فضیلت و برتری بخشید،

همچنین مرا به وسیله علیّ بن ابی طالب که سید تمام اوصیاء است تأیید و یاری نمود. (۳۴)

همچنین امام باقر علیه السلام به نقل از جابر بن عبدالله انصاری فرمود: خورشید هفت مرتبه با حضرت

علیّ علیه السلام سخن گفت و تکلم کرد. (۳۵)

(خاموشی چراغ و شنیدن خواسته)

حارث همدانی یکی از اصحاب و دوستان حضرت امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام است
حکایت کند:

شبی به منزل امیرالمؤمنین، امام علیّ علیه السلام وارد شدم و ضمن صحبت هائی به آن حضرت عرض

کردم: یا امیرالمؤمنین! از شما خواسته ای دارم؟

حضرت فرمود: ای حارث! آیا مرا سزاوار و شایسته شنیدن خواسته ات می دانی؟

گفتم: بلی، یا امیرالمؤمنین! شما از هر کسی والاتر و شایسته تر هستی.

حضرت فرمود: ان شاءالله که خداوند به وسیله من جزای خیری به تو دهد؛ و سپس از جای خود برخاست و چراغ را خاموش نمود و اظهار داشت: علت این که چراغ را خاموش کردم، چون دوست نداشتم ذلت پیشنهاد و خواسته ات را در چهره ات بنگرم؛ و بتوانی به آسودگی و بدون هیچ واهمه ای خواسته هایت را بیان کنی.

بعد از آن، افزود: از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: حواشی و خواسته های انسان به عنوان امانت خداوندی است، که باید در درون او مخفی بماند؛ و برای کسی غیر از خدای سبحان بازگو نکنند.

پس از آن فرمود: هرکه حاجت و خواسته برادرش را بشنود بایستی او را کمک نماید و خواسته اش را برآورده کند البته تا جائی که مقدور باشد نباید او را ناامید و مأیوس گرداند. (۳۶)

(روش رفتن به میهمانی)

حضرت علی بن موسی الرضا به فرموده پدران بزرگوار خویش صلوات الله علیهم، حکایت نماید: روزی از روزها یکی از دوستان امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام حضرت را جهت میهمانی به منزل خود دعوت کرد.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: من با سه شرط دعوت تو را می پذیرم، میزبان گفت: آن سه شرط چیست؟

امام علی علیه السلام اظهار نمود:

اول: آن که چیزی از بیرون منزل تهیه نکنی؛ و برای پذیرائی خود و خانواده خویش را به زحمت و مشقت نیندازی؛ و به آنچه که در منزل موجود است اکتفاء نمائی.

دوم: آنچه در منزل ذخیره و آماده داری، تمام آن ها را مصرف نکنی؛ بلکه با برنامه صحیح و در نظر گرفتن نفقات، مقدار لازم غذا تهیه گردد.

شرط سوم: خانواده و اهل منزل در زحمت فوق العاده ای قرار نگیرد؛ و مبدا که احساس نارضایتی در ایشان پیش آید.

میزبانی که حضرت را دعوت کرده بود عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین! آنچه فرمودی، مورد پذیرش و قبول است؛ و قول می دهم غیر از آنچه فرمودی برنامه ای نداشته باشیم.

و امام علی علیه السلام دعوت او را قبول نمود؛ و به همراه یکدیگر راهی منزل شدند. (۳۷)

(اهمیت یک ضربت شمشیر یا عبادت جن و انس؟!)

زمانی که تمام گروه های منحرف و احزاب کفر و نفاق بر علیه انقلاب اسلامی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شوریدند؛ و جنگی را به عنوان)) جنگ احزاب ((برپا کردند؛ که معروف به جنگ خندق می باشد.

یکی از جنگ آوران دلیر در سپاه دشمن به نام عمرو بن عبدود به میدان آمد و با صدای بلند نعره کشید؛ و با ندای)) هل من مبارز((، برای خود، هم رزم طلبید.

و چون او به عنوان قهرمان و دلیر قریش معروف بود، کسی یارای رزم و مقابله با او را نداشت، از این جهت بسیار فخر می کرد و به خود می بالید.

هنگامی که او در وسط میدان رزم قرار گرفت و برای خود هم رزم طلبید، تمام افراد در لشکر اسلام

سکوت کردند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر که با او مبارزه کند من برایش بهشت را تضمین می کنم ؛ و چون هیچکس جوابی نداد؛ و از ترس سرهای خویش را به زیر افکنده بودند، علی بن ابی طالب علیه السلام که نو جوانی بیش نبود، از جای برخاست و اظهار داشت : یا رسول الله ! من آماده ام تا با او مبارزه کنم.

و حضرت رسول صلوات الله علیه او را سر جای خود نشانید و فرمود: یا علی! بنشین ، تو هنوز جوانی ، صبر کن تا بزرگ ترها حرکت کنند و پیش قدم شوند.

و چون تا سه مرتبه این کار تکرار شد؛ اجازه نبرد داد و بر تن او زره پوشانید و شمشیر ذوالفقار را به دستش داد و سپس عمامه خود را بر سر او نهاد و آن گاه وی را راهی میدان نمود.

و هنگامی که علی علیه السلام برای قتال و مبارزه با عمرو بن عبدود حرکت کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله لب به سخن گشود و فرمود:

((بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشَّرْكِ كُلِّهِ.))

یعنی : تمامی ایمان در مقابل تمامی شرک قرار گرفت.

پس از آن که امام علی علیه السلام وارد میدان نبرد شد و سخنانی بین آن حضرت و عمرو بن عبدود رد و بدل گردید، حضرت عمرو را مخاطب قرار داد و فرمود: قبل از هر حرکتی سه شرط را پیشنهاد می کنم ، که یکی از این سه شرط را انتخاب نمائی و بپذیری:

اول آن که اسلام آوری ؛ و شهادتین)) : لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ((را بگوئی ؟
عمرو گفت : نمی پذیرم.

حضرت فرمود: دوم آن که برگردی و لشکر مسلمانان را به حال خود رها کنی ؟

عمرو گفت : اگر چنین پیشهادی قبول نمایم و برگردم ، زنان قریش بر من خواهند خندید؛ و در چنین موقعیتی بین همگان رسوا و ذلیل خواهم شد.

بعد از آن فرمود: پس شرط سوم را پذیرا باش ؛ و آن این که از اسب پیاده شوی تا با یکدیگر رزم و پیکار کنیم ؟

عمرو آنرا پذیرفت و از اسبش پیاده شد؛ و آن دلیر حق و باطل با یکدیگر مقاتله و مبارزه عظیمی کردند.

پس از گذشت لحظاتی حضرت امیر علیه السلام با آن سنین جوانیش ، عمرو را با آن هیکل قوی و تنومندی که داشت بر زمین زد؛ و بر سینه اش نشست و سرش را از بدن جدا کرد^(۳۸) و خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آورد که خود این جریان مفصل و آموزنده است.^(۳۹)

(هماهنگی رهبر مسلمین با تهیدستان)

دو برادر به نام های زیاد حارثی و عبدالله حارثی فرزندان شداد پیرامون چگونه زیستن و پوشیدن فرم لباس اختلاف داشتند؛ و برای حل اختلاف نزد امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام حضور یافتند.

زیاد گفت : یا امیرالمؤمنین ! برادرم عبدالله غرق در عبادت شده ، از من دوری می جوید؛ و به منزل ما نمی آید و لباس های ژنده و کهنه می پوشد؛ سپس عبدالله گفت : ای امیرالمؤمنین ! من همانند شما زندگی می کنم ، لباس می پوشم و عبادت می کنم و آنچه را شما می پوشید، من نیز پوشیده ام.

در این هنگام حضرت امیر علیه السلام اظهار داشت : رهبر مسلمین باید همانند ضعیف ترین قشر جامعه زندگی نماید تا تهی دستان از او الگو گرفته ؛ و سختی و تلخی بیچارگی را تحمل نمایند.

ولی شما باید بهترین زندگی شرافتمندانه را در بین خویشان خود داشته باشید و شکرگذار نعمت های پروردگار باشید؛ و با یکدیگر رفت و آمد کنید و صله رحم و دید و بازدید نمائید. (۴۰)

(قضاوت یا علم آشکار)

عبدالله بن عباس حکایت نموده است:

روزی عمر بن خطاب به امام علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: یا ابا الحسن! تو در حکم و قضاوت بین افراد، بسیار عجل هستی و بدون آن که قدری تامل کنی، قضاوت می نمائی؟! امام علی علیه السلام به عنوان پاسخ، کف دست خود را جلوی عمر باز کرد و فرمود: انگشتان دست من چند عدد است؟ عمر پاسخ داد: پنج عدد می باشد.

امام فرمود: چرا در پاسخ عجله کردی و بدون آن که بیندیشی جواب مرا فوری دادی؟ عمر گفت: موضوعی نبود که پنهان باشد بلکه آشکار و ساده بود؛ و نیازی به تامل نداشت. امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: مسائل و قضایائی که من پاسخ می دهم و قضاوت می کنم برای من آشکار و ساده است و نیازی به فکر و اندیشه ندارد. و چیزی از اسرار عالم بر من پنهان و مخفی نیست همان طوری که تعداد انگشتان دست من بر تو ساده و آشکار بود. (۴۱)

(تهیه گلابی و سیب از سنگ)

بسیاری از تاریخ نویسان آورده اند:

امام حسن عسگری علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارش، از حضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام حکایت فرموده است:

روزی صعصعۀ بن صوحان عبدی یکی از یاران امام علی علیه السلام مریض و در بستر بیماری قرار گرفته بود، امیرالمؤمنین علی علیه السلام به همراه عده ای از دوستان و اصحاب خود جهت دیدار صعصعه رهسپار منزل او گشتند.

پس از آن که وارد منزل شدند و نشستند، از مریض احوالپرسی و دلجوئی کردند، صعصعه بسیار خوشحال و شادمان شد.

امام علی علیه السلام به او فرمود: ای صعصعه! مبدا از این که من و یارانم به دیدار تو آمده ایم، بر دوستان فخر و مباهات کنی.

بعد از آن، به یکی از همراهان خود دستور داد تا سنگی را که در کنار اتاق بود، خدمت حضرت بیاورد. وقتی امام علیه السلام سنگ را به دست مبارک خود گرفت، آن را در دست خود چرخانید؛ ناگهان تبدیل به گلابی گشت، سپس آن را به یکی از افراد مجلس داد و فرمود: این گلابی را به تعداد افراد، قطعه قطعه کن و به هر یک قطعه ای بده تا تناول نمایند.

و خود حضرت علی علیه السلام نیز قطعه ای از آن گلابی را برداشت و در دست مبارک خود چرخانید تا تبدیل به سیب کاملی شد، آن گاه سیب را تحویل همان شخص قبلی داد و فرمود: آن را نیز به تعداد افراد تقسیم کن و سهم هر یک را تحویلش بده تا تناول کند و قطعه ای از آن سیب را نیز خود امام علی علیه السلام گرفت.

هر کدام سهمیه سیب و گلابی خود را خوردند مگر حضرت که آن قطعه سیب را در دست مبارک خود

گرداند تا به صورت اولیّه همان سنگ در آمد و آن را سر جایش نهادند.
امام رضا علیه السلام افزود: هنگامی که صعصعه آن دو قطعه گلابی و سیب را تناول کرد، مرض و ناراحتی او بر طرف گشت و کاملاً بهبودی برایش حاصل شد و بعد از آن از جای خود برخاست و نشست و اظهار نمود:

ای امیرالمؤمنین! تو مرا شفا دادی و بر ایمان و اعتقاد من و دوستانم افزودی، پس درود و صلوات خداوند بر تو باد. (۴۲)

(بنای مسجدی بر روی دو قبر)

امام جعفر صادق صلوات الله علیه حکایت فرماید:
در زمان حکومت ابوبکر، عده ای در ساحل دریای عدن تصمیم گرفتند تا مسجدی بسازند؛ و چون مشغول شدند، هرچه دیوار آن را می چیدند، فرو می ریخت و تخریب می گشت.
نزد ابوبکر آمدند و علت آن را جویا شدند؛ و چون جواب آن را نمی دانست در جمع مردم سخنرانی کرد و از آنها تقاضای کمک نمود.

امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن جمع حضور داشت، فرمود: سمت راست و سمت چپ مسجد را حفر کنید، دو قبر آشکار خواهد شد که بر روی آن ها نوشته شده است: من رضوی و خواهرم حبا هستیم، که با ایمان به خدا مرده ایم.

سپس افزود: آن دو جنازه برهنه و عریان هستند، آن ها را از قبر خارج کنید، غسل دهید و کفن کنید و بر آن ها نماز بخوانید و دفنشان کنید، آن گاه مسجد را شروع نمائید که پس از آن خراب نخواهد شد.
امام صادق علیه السلام فرمود: به پیشنهاد و دستور حضرت امیر صلوات الله علیه عمل کردند و سپس دیوارهای مسجد را بالا بردند و هیچ آسیبی به آن وارد نشد. (۴۳)

(قضاوت با ارّه)

محدثین و مورّخین حکایت کرده اند:

در زمان حکومت عمر بن خطاب، دو نفر زن بر سر کودک شیرخواره ای نزاع و اختلاف کردند؛ و هر یک مدّعی بود که کودک فرزند او است، بدون آن که دلیلی بر ادّعای خود داشته باشند.
عمر در قضاوت این مسأله و بیان حکم فرو ماند، که آیا کودک را به کدام یک از آن دو زن بدهد.
به همین جهت از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خواست کرد تا چاره ای بیندیشد و برای رفع مشکل اقدامی نماید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام هر دو زن را دعوت به صبر و سکوت نمود؛ و با موعظه از ایشان خواست تا حقیقت امر را بازگو نمایند، لیکن آن ها قانع نشدند و هر کدام بر ادّعای خود پافشاری نموده و متقاضی دریافت کودک بودند.

حضرت با توجه به اهمیت قصّه، دستور داد تا ارّه ای بیاورند، زن ها تا چشمشان به ارّه افتاد اظهار داشتند: یا علی! می خواهی چه کنی؟

امام علی علیه السلام فرمود: می خواهم کودک را با ارّه از وسط جدا نمایم و سهم هر یک را بدهم.
هنگامی که کودک را آوردند، یکی از آن دو زن ساکت و آرام ماند و دیگری گفت: خدایا! به تو پناه می برم، یا علی! من از حقّ خود گذشتم و کودکم را به آن زن بخشیدم.
در همین لحظه، حضرت امیر علیه السلام اظهار نمود: ((الله اکبر!!)) و خطاب به آن زن کرد و فرمود: این

کودک برای تو و فرزند تو است.

و سپس افزود: چنانچه این بچه مال آن دیگری می بود، می بایست دلش به حال کودک خود می سوخت و اظهار ناراحتی می کرد.

در این هنگام زنی که آرام و ساکت بود، به دروغ و بی محتوایی ادعای خود اعتراف کرد؛ و گفت : که من حقی در این کودک ندارم.

و در نهایت عمر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به جهت حلّ این مشکل مهمّ، تشکر و قدردانی کرد. (۴۴)

(بهترین خواسته و بهترین پند)

نوف بکائی که یکی از اصحاب و علاقه مندان حضرت امیرالمؤمنین علیّ صلوات الله علیه است ، حکایت کند:

در آن هنگامی که حضرت علیّ علیه السلام در حوالی کوفه در محلی به نام رَحبه اقامت داشت ، به دیدارش رفتم و پس از احوالپرسی ؛ به ایشان گفتم : مرا پندی ده.

مولای متّقیان ، علیّ علیه السلام فرمود: ای نوف ! به هم نوعان و دوستان خود محبّت و مهر ورزی کن ، تا آنان نیز به تو مهر ورزند.

به حضرتش گفتم :ای سرورم ! بر نصایح خود بیفزای.

فرمود: به همگان نیکی و احسان کن ، تا احسان ببینی.

گفتم : باز هم پندی دیگر بیفزای تا بیشتر بهرمند گردم ؟

حضرت فرمود: از مذمت و بدگوئی نسبت به دیگران دوری کن و گرنه طُعمه سگ های دوزخ خواهی گشت .

سپس اظهار داشت : ای نوف ! هر که دشمن من و دشمن امام بعد از من باشد، اگر بگوید :حلال زاده ام دروغ گفته است.

نیز هر که زنا و فحشاء را دوست دارد و بگوید :حلال زاده ام ، باز دروغ گفته است.

همچنین کسی که نسبت به گناه بی باک و بی اهمّیت باشد، اگر ادعای ایمان و خداشناسی کند، بدان که او هم دروغ گفته است.

ای نوف ! رفت و آمد و دیدار با خویشان خود را قطع مکن تا خداوند بر عمرت بیفزاید.

خوش اخلاق و نیک خوی باش ، تا خداوند محاسبه ات را ساده و سبک گرداند.

ای نوف ! چنانچه بخواهی که در روز قیامت همراه و هم نشین من باشی ، هیچ گاه یار و پشتیبان ستمگران مباش.

و بدان که هر که ما را در گفتار و عمل دوست بدارد، روز قیامت با ما اهل بیت عصمت و طهارت علیهم

السلام محشور خواهد شد، چه این که در روز قیامت ، خداوند هر کسی را با دوست مورد علاقه اش

محشور می نماید.

ای نوف ! مبادا خود را برای مردم بیارائی ؛ و با معصیت و گناه ، با خداوند مبارزه کنی ، چون روز قیامت

شرمسار و رسوا خواهی شد.

سپس در پایان فرمود: ای نوف ! به آنچه برایت گفتم اهمّیت ده و عمل نما، که سبب سعادت و خیر تو در

دنیا و آخرت خواهد بود. (۴۵)

(گردنبند دختر سلطان و اهمیت محاسبه)

علی بن ابی رافع غلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله حکایت کند: روزی من و کاتب امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشغول محاسبه اموال بیت المال بودیم، در آن میان گردنبند مرواریدی وجود داشت که از غنائم جنگ بصره به دست آمده بود. دختر حضرت امیر علیه السلام پیامی را توسط شخصی به این مضمون فرستاد که شنیده ام گردنبندی با این خصوصیات، مربوط به بیت المال در اختیار شما است، دوست دارم آن را چند روزی به من عاریه دهید تا در عید قربان خود را به وسیله آن زینت بخشم. امام علی علیه السلام به ابو رافع گوید: آن گردنبند را به عنوان عاریه ضمانتی برایش فرستادم که سه روزه آن را برگرداند، او هم پذیرفت و تحویل گرفت. چون امیرالمؤمنین علیه السلام چشمش بر آن گردنبند افتاد، آن را شناخت، و به دختر خود خطاب کرد و فرمود: آن را از کجا آورده ای؟

گفت: به عنوان عاریه مضمونه، سه روزه از حسابدار بیت المال پسر ابو رافع گرفته ام تا آن که روز عید قربان خود را به وسیله آن زینت نمایم و پس از آن سالم تحویل دهم. در این هنگام، حضرت امیر علیه السلام شخصی را به دنبال حسابدار فرستاد، و چون پسر ابو رافع نزد حضرت وارد شد، به او فرمود: چرا به اموال مسلمین خیانت می کنی؟! ابو رافع پاسخ داد: به خدا پناه می برم از این که نسبت به کسی یا چیزی قصد خیانتی داشته باشم. حضرت اظهار نمود: پس چرا آن گردنبند مروارید را بدون اجازه من و بدون رضایت مسلمانانی که در آن حق دارند و سهمیم هستند، به دخترم داده ای؟! پاسخ داد: دختر شما از من تقاضا کرد و من هم با ضمانت به مدت سه روز، به عنوان عاریه به او دادم. حضرت فرمود: همین الان آن را پس بگیر و به بیت المال بازگردان، و مواظب باش که دیگر چنین حرکتی از تو سر نزند؛ وگرنه سخت محاکمه و مجازات خواهی شد. سپس حضرت افزود: اگر دخترم گردنبند را به عنوان عاریه مضمونه نگرفته بود اولین زن هاشمیّه ای می بود که مورد مجازات قرار می گرفت. (۴۶)

(نماینده امام علیه السلام در بین جنیان)

جابر بن یزید جعفی به نقل از حضرت باقرالعلوم صلوات الله علیه حکایت نماید: روزی حضرت امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام، بر منبر مسجد کوفه مشغول سخنرانی و موعظه مردم بود؛ و جمعیت بسیاری نیز در آن مجلس حضور داشت که ناگهان موجودی به صورت افعی بزرگی وارد مسجد شد و مردم حمله بردند تا آن را از بین ببرند. در این هنگام امام علی بن ابی طالب علیه السلام خطاب به مردم کرد و فرمود: ای جماعت! آن را به حال خود رها کنید و مانع حرکتش نشوید. مردم افعی را آزاد گذاشتند؛ و در کمال حیرت مشاهده می کردند که آهسته به سمت منبر حضرت حرکت کرد، هنگامی که نزدیک منبر رسید سر خود را بلند کرد و به حضرت امیر علیه السلام سلام داد. حضرت ضمن جواب سلام، فرمود: آرام باش تا من سخنرانی خود را تمام کنم. وقتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام سخنرانی خود را به پایان رسانید خطاب به آن موجود نمود و فرمود: تو کیستی؟

پاسخ داد: من عمرو بن عثمان هستم و پدرم نماینده و خلیفه شما در بین جنیان بود؛ و او اکنون مرده است و مرا وصیت کرده تا به محضر شما شرفیاب گردم و نظر شما را درباره خود و دیگر جنیان جويا شوم ؟

حضرت فرمود: من تو را به رعایت تقوای الهی توصیه می نمایم ، تو از طرف من جانشین پدرت و نماینده من در بین تمام جنیان خواهی بود.

امام باقر علیه السلام افزود: پس عمرو در بین جنیان به نمایندگی از طرف آن حضرت برگزیده شد؛ و سپس با امام علیّ علیه السلام خداحافظی کرد و رفت. جابر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم : آیا او نزد شما هم می آید و از شما نیز کسب تکلیف می کند؟

فرمود: بلی. (۴۷)

(قطع دست سارق و اتصال مجدد)

یکی از اصحاب خاصّ امام علیّ صلوات الله و سلامه علیه به نام اءصبغ بن نباته حکایت نماید: روزی در محضر امام علیه السلام نشسته بودم که ناگهان غلام سیاهی را آوردند؛ که به سرقت متهم بود. هنگامی که نزد حضرت قرار گرفت ، از او سؤال شد: آیا اتّهام خود را قبول داری ؟؛ و آیا سرقت کرده ای ؟ غلام اظهار داشت : بلی ای سرورم ! قبول دارم ، حضرت فرمود: مواظب صحبت کرن خود باش و دقّت کن که چه می گوئی ، آیا واقعا سرقت کرده ای ؟ غلام عرضه داشت : آری ، من دزد هستم و سرقت کرده ام.

امام علیه السلام غلام را مخاطب قرار داد و فرمود: وای به حال تو، اگر یک بار دیگر اعتراف و اقرار کنی ؛ دستت قطع خواهد شد، باز دقّت کن و مواظب گفتارت باش ، آیا اتّهام را قبول داری ؟ و آیا سرقت کرده ای ؟

در این مرحله نیز بدون آن که تهدید و زوری باشد، گفت : آری من سرقت کرده ام ؛ و عذاب دنیا را بر عذاب آخرت مقدّم می دارم.

در این لحظه حضرت دستور داد که حکم خداوند سبحان را جاری کنند؛ و دست او را قطع نمایند. اءصبغ گوید: چون طبق دستور حضرت ، دست راست غلام را قطع کردند، دست قطع شده خود را در دست چپ گرفت و در حالی که از دستش خون می ریخت ، بلند شد و رفت ؛ در بین راه شخصی به نام ابن الکوّاء به او برخورد و گفت : چه کسی دستت را قطع کرده است ؟

غلام در پاسخ چنین اظهار داشت : سیّد الوصیین ، امیر المؤمنین ، حجّت خداوند، شوهر فاطمه زهراء سلام الله علیها، پسر عمو و خلیفه رسول الله صلوات الله علیه (۴۸) دست مرا قطع نمود. ابن الکوّاء گفت : ای غلام ! دست تو را قطع کرده است و این همه از او تعریف و تمجید می کنی و ثناگوی او گشته ای !؟

غلام در حالتی که خون از دستش می ریخت گفت : چگونه از بیان فضایل مولایم لب ببندم و ثناگوی او نباشم ؛ و حال آن که گوشت و پوست و استخوان من با ولایت و محبّت او آمیخته است ؛ و دست مرا به حکم خدا و قرآن قطع کرده است.

وقتی این جریان را برای امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام مطرح کردند، به فرزند خود حضرت مجتبی سلام الله علیه فرمود: بلند شو و برو آن غلام را پیدا کن و همراه خود بیاور.

پس امام مجتبی علیه السلام طبق دستور پدر حرکت نمود و غلام را پیدا کرده و نزد آن حضرت آورد؛ و حضرت به او فرمود: دست تو را قطع کرده ام و از من تعریف و تمجید می کنی؟! غلام عرضه داشت: بلی، چون گوشت، پوست و استخوانم به عشق ولایت و محبت شما آمیخته است؛ می دانم که دست مرا طبق فرمان خداوند متعال قطع کرده ای تا از عذاب و عقاب الهی در آخرت در امان باشم.

اے صبیغ افزود: حضرت با شنیدن سخنان غلام، به او فرمود: دستت را بیاور؛ و چون دست قطع شده او را گرفت، آن را با پارچه ای پوشاند و دو رکعت نماز خواند؛ و سپس اظهار نمود: آمین، بعد از آن، دست قطع شده را برگرفت و در محلّ اصلی آن قرار داد و فرمود: ای رگ ها! همانند قبل به یکدیگر متصل شوید و به هم بپیوندید.

پس از آن، دست غلام خوب شد؛ و دیگر اثری از قطع و جراحت در آن نبود؛ و غلام شکر و سپاس خداوند متعال را بجای آورد و دست و پای امام علیه السلام را می بوسید و می گفت: پدر و مادرم فدای شما باد که وارث علوم پیامبران الهی هستید. (۴۹)

(اهمیت کمک به همسر)

مرحوم محدّث نوری و علامه مجلسی و دیگر بزرگان به نقل از حضرت امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام آورده اند:

روزی حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها مشغول پختن غذا بود، من نیز در تمیز کردن مقداری عدس به او کمک می کردم.

در همین حال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارد منزل شد؛ و پس از آن که فاطمه زهراء را کنار اجاق آتش مشغول پختن غذا دید؛ و نیز مرا در حال کمک به او مشاهده کرد، فرمود: ای ابوالحسن! سخنم را گوش کن؛ و توجه داشته باش که من سخنی نمی گویم مگر آن که خداوند مرا به آن دستور داده باشد.

سپس افزود: هر مردی که همسرش را در اداره امور منزل، یاری و کمک نماید، به تعداد هر موئی که در بدن دارد، ثواب یکسال عبادت نماز و روزه برایش ثبت می گردد؛ و همچنین خداوند ثواب صابرين را به او عطا می نماید.

و هرکس همسر و عیال خود را در کارهای مربوط به منزل کمک و مساعدت نماید و بر او منت نگذارد، خداوند نام او را در لیست شهداء و صدیقین ثبت می نماید و ...

و سپس فرمود: بدان که یک ساعت خدمت در منزل، بهتر از یک سال عبادت مستحبی است. لذا هر مردی که بدون منت به همسر خود خدمت کند، همانا او در سرای محشر بدون حساب داخل بهشت می گردد.

و خدمت به همسر، کفّاره گناهان کبیره می باشد؛ و موجب خاموشی خشم و غضب خداوند و ازدیاد حسنات و ترفیع درجات خواهد بود.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله، در پایان فرمود:

ای ابوالحسن! این را هم بدان که کسی به همسر و عائله خود کمک نمی کند مگر آن که نسبت به مبدء و معاد معتقد باشد و نیز هدفش جلب رضایت خداوند و سعادت دنیا و آخرت باشد. (۵۰)

(غم عیال و نجات از آتش)

روزی امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام از منزل خارج شد؛ و در بین راه به سلمان فارسی برخورد نمود، به او خطاب نمود و اظهار داشت: ای سلمان! در چه وضعیتی به سر می بری؟ سلمان فارسی در جواب چنین پاسخ داد: در غم چهار موضوع به سر می برم؛ حضرت فرمود: آن چهار موضوع اندوهناک چیست؟

سلمان گفت: اوّل: همسر و عائله ام، که از من طعام و دیگر مایحتاج زندگی رامی خواهد.

دوّم: پروردگار متعال، که باید مطیع و فرمان بر او باشم.

سوّم: شیطان رجیم (رانده شده)، که هر لحظه سعی دارد مرا از مسیر حقّ، منحرف و دچار معصیت کند.

چهارم: عزرائیل و ملک الموت، که در انتظار گرفتن جان من است.

امام علیّ علیه السلام فرمود: ای سلمان! تو را بشارت دهم به مقامات عالی و فضائل والائی که در بهشت خواهی داشت؛ چه این که من نیز روزی به ملاقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم، آن حضرت به من فرمود: یا علی! در چه وضعیتی هستی؟

گفتم: در وضعیّت سختی به سر می برم؛ و برای همسر و دو فرزندم حسن و حسین علیهم السلام ناراحت هستم؛ چرا که غیر از آب آشامیدنی چیز دیگری در منزل نداریم.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! غم و ناراحتی مرد در جهت رفع مشکلات خانواده، سبب نجات او از آتش دوزخ می باشد.

و مطیع و فرمان بر خدا بودن، نیز وسیله رهایی انسان از آتش قهر و غضب الهی است.

همچنین صبر بر مشکلات زندگی، چون جهاد در راه خدا و بلکه افضل از شصت سال عبادت مستحبّی است.

و نیز هر لحظه به یاد مرگ بودن، کفّاره گناهان خواهد بود.

و در ادامه فرمود: یا علی! رزق و روزی و نیاز بندگان، را خداوند متعال برآورده می نماید، و غم و اندوه در این جهت سود و زینانی ندارد مگر ثواب و پاداش در پیشگاه خداوند مهربان.

و در پایان حضرت رسول صلی الله علیه و آله افزود: بدان که مهم ترین غم ها، غم داشتن، برای عائله و خانواده است. (۵۱)

(مالیات از کشاورزان)

مصعب بن یزید انصاری گوید:

حضرت امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام مرا بر چهار شهر از شهرهای مدائن، نیابت و وکالت داد تا به امور مربوط به جمع آوری عوارض و مالیات اموال اهالی آن چهار شهر بپردازم.

و حضرت کیفیت و کمیّت گرفتن مالیات را به شرح ذیل تنظیم نمود و سپس مرا به آن دیار فرستاد.

آن دستورالعمل به این شرح می باشد: در صورتی که زمین کشاورزی از نهادهای دجله، ملک، فرات و یا جوی، بهره برداری و آبیاری شود:

مقدار مساحت هر جریب زمینی که کشت و برداشت آن خوب و مرغوب باشد، یک درهم و نیم مالیات خواهد بود.

چنانچه کشت و برداشت از زمین متوسط باشد، از هر جریب آن، یک درهم مالیات باید گرفته شود.

اگر کشت و برداشت از آن زمین کم و ناچیز بود، باید دو سوّم درهم مالیات دریافت گردد.

مقدار مساحت هر جریب زمینی که باغستان مؤ درخت انگور باشد، ده درهم مالیات بابت آن باید پرداخت

شود.

مقدار مساحت هر جریب زمینی که نخلستان درخت خرما باشد، نیز ده درهم مالیات آن خواهد بود. اگر مقدار مساحت هر جریب زمین باغ از درختان مختلف باشد، نیز ده درهم مالیات باید دریافت گردد. تبصره: هر نوع درختی که در کنار معابر و جاده ها و نهرها وجود دارد به آن ها مالیات تعلق نمی گیرد. همچنین امام علی علیه السلام دستور فرمود: هر کشاورز و دهقانی که مَرگَب قاطر دارد و نیز انگشتر طلا به دست می کند، از هر نفر بایستی چهل و هشت درهم مالیات و جریمه دریافت شود. و نیز حضرت دستور فرمود: هر کاسب و تاجری که در آن دیار مشغول کسب و کار می باشد و دارای درآمدی است، باید هر نفر بیست و چهار درهم به عنوان مالیات پرداخت نماید. و افراد ضعیف و کم درآمد، هر نفر دوازده درهم باید سهم مالیات خود را بپردازند. مصعب گوید: مالیات سالیانه، جمعا مبلغ هیجده میلیون درهم بود که تحویل امام علی بن ابی طالب علیه السلام می دادم. (۵۲)

(حال دوزندگان، در قیامت)

بعضی از محدثین و مورّخین آورده اند:

روزی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه، در بازار شهر کوفه، عبورش به یک مغازه خیاطی افتاد.

حضرت علی سلام الله علیه جلوی مغازه خیاط آمد و ضمن فرمایشاتی، خیاط را به سفارشات چند توصیه نمود:

سعی در دوختن لباس ها از نخ محکم و سالم استفاده کنی، درز پارچه ها و لباس ها را دقیق و کامل بدوز؛ و کوک ها و بخیه ها نیز نزدیک یکدیگر و ریز باشد.

سپس حضرت در ادامه فرمایشات خود چنین اظهار داشت:

روزی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، از آن حضرت شنیدم که فرمود: دوزندگانی که در کار خود دقت کافی نداشته باشند؛ و به امانات و پارچه های مردم خیانت کنند، روز قیامت در حالی محشور می شوند که نوعی از همان پارچه هائی را که دوخته و در آن خیانت کرده اند، خواهند پوشید و مورد عذاب و عقاب الهی قرار می گردند.

بعد از آن حضرت امیر علیه السلام به خیاط فرمود: سعی کن پارچه ها را کمتر تکه تکه کنی، و حتی الا مکان تمام آن پارچه مورد استفاده قرار گیرد، و چنانچه تکه هائی از پارچه اضافه ماند و مورد استفاده قرار نگرفت، هر چند ناچیز و بی ارزش باشد دور ریخته نشود؛ بلکه به صاحبش تحویل داده شود. (۵۳)

(خفه کردن هفتاد نفر هندی)

عدهای از محدثین و مورّخین از حضرت صادق آل محمد؛ و نیز از باقرالعلوم علیهما السلام نقل کرده اند: پس از آن که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جنگ جمل با ناکثین و اهل بصره رهائی یافت و پیروزمندانه بازگشت، هفتاد نفر مرد از اهالی هندوستان به حضور آن حضرت آمدند و پس از آن که اسلام را پذیرفتند و مسلمان شدند، حضرت با زبان هندی با آنان سخن می گفت و پاسخ سئوالات آن ها را به زبان خودشان مطرح می فرمود.

و چون کراماتی از آن حضرت مشاهده کردند، مدّعی شدند که علی بن ابی طالب علیه السلام خدا است. امام علی علیه السلام اظهار نمود: ای جماعت! آنچه را که شما درباره من گمان کرده اید، درست نیست؛

بلکه من نیز همانند شما بنده ای از بندگان خداوند متعال می باشم. اما آن ها فرمایشات حضرت را نپذیرفتند و بر گفته خویش اصرار ورزیدند که تو همان خدا هستی ، چون همه چیز را می دانی. حضرت از این حرکت خشمگین شد و فرمود: واللّه ! اگر از عقیده و حرف خود برنگردید و توبه نکنید، شما را خواهم کشت.

ولیکن آن ها بر عقیده و حرف خود پافشاری کردند. به ناچار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا چند حلقه قنات حفر نموده و آن ها را از زیر زمین به یکدیگر متصل نمایند؛ سپس تمامی آن هفتاد نفر را که منکر آفریدگار جهان شده بودند داخل قنات ها انداختند؛ و سر قنات ها را نیز پوشانند. پس از آن یکی از قنات ها را که خالی بود، پر از هیزم نموده و آتش زدند، و چون دود آتش به تمامی قنات ها جریان پیدا کرد، تمامی آن هفتاد نفر خفه گشتند و به هلاکت رسیدند.^(۵۴) و در حکایتی دیگر چنین آمده است:

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: عبدالله بن سبا، یکی از کسانی بود که ادّعی پیغمبری می کرد و معتقد بود که علی بن ابی طالب علیه السلام خداست ؛ و من پیغمبر او می باشم. هنگامی که امام علی علیه السلام از عقیده باطل عبدالله بن سبا با خبر شد، او را احضار نمود و از او درباره چنین اعتقادی سؤال نمود.

عبدالله بن سبا در جواب حضرت ، با صراحت کامل اظهار داشت : تو خدا هستی و من از طرف تو پیامبر هستم ؛ و سپس افزود: مدّتی است که این موضوع به طور وحی و الهام ، بر من ثابت شده است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به او خطاب کرد و فرمود: وای بر تو! مواظب گفتار خود باش ، شیطان تو را به تسخیر خود در آورده است ، مادرت به عزایت بنشیند! آیا متوجه موقعیت خود نیستی ، باید از افکار و گفتار کفرآمیز خود توبه کنی تا بخشیده گردی.

ولیکن عبدالله بن سبا در مقابل فرمایشات و پیشنهادات امیرالمؤمنین علی علیه السلام بی تفاوت بود و همچنان بر حرف و عقیده باطل خود پافشاری می کرد.

لذا حضرت به ناچار دستور داد تا او را به مدّت سه روز باز داشت نمایند؛ و در طول این مدّت مرتّب او را توبه می دادند، اما او زیر بار نمی رفت و پیشنهاد حضرت را نمی پذیرفت. بنابر این روز سوّم به دستور آن حضرت او را از زندان بیرون آورده و اعدام کردند و سپس جسد او را در آتش سوزاندند.^(۵۵)

(پنج نان و سوّمین نفر)

در روایات متعدّدی وارد شده است: روزی دو نفر مسافر جهت خوردن غذا و استراحت در محلّی فرود آمدند، یکی از آن دو نفر سه قرص نان و دیگری پنج قرص نان همراه خود داشت.

در این بین شخص ثالثی نیز از راه رسید؛ و پس از سلام و احوالپرسی ، کنار آن ها نشست و هر سه نفر مشغول خوردن غذا شدند و آن هشت نان را، بطور مساوی خوردند تا سیر گشتند. شخص ثالث موقع خداحافظی مقدار هشت درهم در مقابل آنچه خورده بود، به آن ها داد و رفت. و بین آن دو نفر صاحب نان ها نزاع در گرفت ؛ و صاحب پنج قرص نان گفت : از این مقدار پول ، پنج

درهم آن برای من است و سه درهم باقی مانده برای تو می باشد که سه نان داشته ای ، ولی او نپذیرفت ؛ و چون به توافق نرسیدند، جهت حلّ اختلاف محضر مبارک امام علیّ علیه السلام شرفیاب شدند. وقتی موضوع را مطرح کردند، حضرت به صاحب سه نان فرمود: ای مرد! رفیق تو انصاف را رعایت کرده است و بهتر است که به همان مقدار راضی باشی.

او در پاسخ گفت : قبول ندارم مگر آن که پول ها به عدالت در بین ما تقسیم شود. امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام اظهار نمود: من اگر بخواهم پول ها را به عدالت تقسیم کنم به ضرر تو می باشد، چون حقیقت عدالت ، آن است که یک درهم حقّ و سهم تو خواهد بود؛ و هفت درهم دیگر سهم صاحب پنج نان می باشد.

آن شخص اعتراض کرد و گفت : یا امیرالمؤمنین ! او حاضر بود که سه درهم به من بدهد، ولی من نپذیرفتم ، اکنون شما می فرمائید که تنها یک درهم سهم من می باشد؟! سپس افزود: یا امیرالمؤمنین ! تقاضا دارم برایم توضیح دهید.

امام علیه السلام فرمود: شما روی هم ، هشت عدد نان داشته اید، که سه نفر با هم خورده اید؛ و مجموع سهام ، ۲۴ سهم می شود که ۱۵ سهم حقّ صاحب پنج نان است ؛ و ۹ سهم حقّ تو خواهد شد. و صاحب پنج نان ۱۳ از پانزدهم سهم خود را خورده است ، بنابر این هفت سهم یعنی ۷ درهم طلب دارد؛ و تو هم ۱۳ یعنی ۸ سهم از ۹ سهم خود را خورده ای و یک درهم طلب داری. او هم راضی شد و قبول کرد، که یک درهم حقّ اوست. (۵۶)

(شجاعت و مردانگی یا دفاع از ولایت)

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، پس از اقامه نماز صبح خطاب به مأمومین خود کرد و فرمود: ای جماعت ! سه نفر به لات و عزّی سوگند یاد کرده اند و هم قسم شده اند که مرا به قتل رسانند، البتّه توان چنین کاری را ندارند؛ می خواهم بدانم که چه کسی می تواند شرّ آن ها را دفع نماید؟ سکوت ، تمام فضای مسجد را گرفته بود و هیچکس جواب حضرت را نداد؛ و چون آن بزرگوار سخن خود را تکرار نمود، علیّ بن ابی طالب علیه السلام از جای برخاست و اظهار داشت:

یا رسول الله ! من به تنهائی می روم و پاسخ گوی آن ها خواهم بود، فقط اجازه فرما تا لباس رزم بپوشم و برای نبرد مجهّز گردم.

حضرت رسول فرمود: این لباس و زره و شمشیر مرا بگیر؛ و سپس علیّ علیه السلام را لباس رزم پوشاند و عمامه ای بر سرش پیچید و او را سوار اسب خود کرد و روانه میدان نبردش نمود.

پس امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام به سمت آن سه نفر حرکت کرد و تا مدّت سه روز مراجعت ننمود؛ و کسی از او خبری نداشت ، تا آن که حضرت فاطمه زهراء به همراه حسن و حسین علیهم السلام آمد و اظهار داشت : یا رسول الله ! گمان می کنم که این دو کودکم یتیم شوند، چون که از شوهرم خبری نیست .

اشک ، چشمان حضرت رسول را فرا گرفت و فرمود: هرکس خبری از پسر عمویم ، علیّ آورد؛ همانا او را به بهشت بشارت می دهم.

پس همه افراد جهت کسب اطلاع پراکنده شدند؛ و در بین آنان شخصی به نام عام بن قتاده ، خبر سلامتی علیّ علیه السلام را برای رسول خدا آورد.

و سپس حضرت امیر علیه السلام به همراه سرهای بریده آن سه نفر و نیز دو اسیر دیگر وارد شد.

پیامبر خدا اظهار داشت : ای ابوالحسن ! آیا می خواهی تو را به آنچه انجام داده ای و آنچه بر تو گذشته است ، خبر دهم.

ناگهان عده ای از منافقین به طعنه گفتند: علیّ دنبال زایمان بوده است و هم اکنون پیغمبر خدا می خواهد با او حدیث گوید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، چون چنین سخن زشتی را از آن منافقین شنید، خطاب به علیّ علیه السلام کرد و فرمود: یا ابالحسن ! خودت کارهائی را که انجام داده ای ، گزارش ده تا آن که گواه و حجّتی بر حاضرین باشد.

لذا امام علیّ علیه السلام اظهار داشت : چون به بیابانی که محلّ تجمع آن ها بود رسیدم ، همگی آن ها را سوار شترهایشان دیدم ؛ و وقتی مرا دیدند سؤال کردند: تو کیستی ؟

گفتم : من علیّ بن ابی طالب ، پسر عموی رسول خدا هستم.
آنان گفتند: ما کسی را به عنوان رسول خدا نمی شناسیم ؛ و آن گاه مرا در محاصره خود قرار داده و جنگ را شروع کردند.

سپس علیّ علیه السلام اشاره به یکی از سرها نمود و فرمود: صاحب این سر، بر من سخت بتازید و جنگ سختی بین من و او رخ داد و در همین لحظه ، باد سرخی به وزیدن گرفت و سپس باد سیاهی وزید؛ و در نهایت من او را به هلاکت رساندم.

و چون جنگ پایان یافت این دو نفری که به عنوان اسیر آورده ام ، گفتند: ما شنیده ایم که محمد صلی الله علیه و آله شخصی دلسوز و مهربان است ، به ما آسیبی نرسان و ما را نزد او ببر تا هر تصمیمی که خواست درباره ما عملی کند.

در این هنگام پیامبر خدا فرمود: یکی از آن دو اسیر را نزد من بیاور؛ و چون امام علیّ علیه السلام یکی از آن دو نفر را آورد، پیامبر خدا، به او پیشنهاد داد که بگو: ((لا اله الا الله)) ، و بر نبوّت و رسالت من از سوی خداوند شهادت بده تا تو را آزاد گردانم.

آن اسیر گفت : بلند کردن کوه ابو قبیس نزد من آسان تر و محبوب تر از آن است تا این کلمات را بر زبان جاری کنم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا ابالحسن ! او را از این جا ببر و سرش را از بدن جدا کن.
وقتی حضرت علیّ علیه السلام او را به هلاکت رساند و دومین اسیر را آورد، به او پیشنهاد شهادتین داده شد؛ ولی او نپذیرفت و گفت : مرا به دوستم ملحق کنید.

پس همین که حضرت امیر علیه السلام خواست او را گردن بزند، جبرئیل نازل شد و گفت : یا محمد! خدایت تو را سلام می رساند و می فرماید: او را نکشید؛ چون که او نسبت به خویشاوندان و اطرافیانش خوش اخلاق و سخاوتمند بوده است.

و چون اسیر از چنین خبری آگاه شد، گفت : به خدا سوگند! من درهمی نداشتم مگر آن که آن را بین فقراء انفاق کرده ام ؛ و هیچ گاه با کسی به تندی و خشونت سخن نگفته ام ؛ و اکنون نیز با مشاهده این حقیقت ، شهادت به یگانگی خداوند؛ و رسالت محمد می دهم.

و چون آن اسیر اسلام آورد، آزاد شد و سپس پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: سخاوت و اخلاق خوب او موجب آزادی و سعادتش گردید. (۵۷)

(نماز جماعت یا تخریب خانه)

مرحوم شیخ طوسی به نقل از امام جعفر صادق صلوات الله علیه حکایت فرماید: روزی به حضرت امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب علیه السلام خبر رسید: عده ای از مسلمانانی که در همسایگی مسجد زندگی می کنند، به نماز جماعت در مسجد حاضر نمی شوند. پس آن گاه امام، امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جمع نمازگذاران حضور یافت و بعد از اقامه نماز، ضمن ایراد خطبه ای اظهار داشت: شنیده ام عده ای از افراد، در مساجد ما و در صفوف مؤمنین مشارکت ندارند و با ما به نماز جماعت حاضر نمی شوند.

از این به بعد، کسی حق ندارد با آن ها هم غذا و همنشین و هم سخن گردد. و همچنین کسی حق ندارد با ایشان پیمان زناشویی ببندد و یا به ایشان کمک نماید، تا مادامی که آنان نیز همانند دیگران در جمع مسلمین حضور یابند و در نماز جماعت شرکت کنند. سپس آن حضرت افزود: چه بسا ممکن است دستور دهم که خانه های چنین افرادی را بر سرشان تخریب کرده و آتش زنند و بسوزانند، مگر آن که از این عملشان دست بردارند و به درگاه الهی توبه نمایند. امام جعفر صادق علیه السلام در ادامه افزود: مؤمنین به وظیفه خود که امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه مشخص نموده بود عمل کردند و با افراد متخلف ترک معاشرت و معامله نمودند، تا آن که بالاخره، آن ها از عمل خود پشیمان شده؛ و همراه دیگر نمازگذاران در مساجد؛ و نماز جماعت شرکت کردند. (۵۸)

(برخورد امام علیه السلام با شیر)

حارث همدان، که یکی از اصحاب باوفای امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، گوید: روزی به همراه آن حضرت در بیرون یکی از محله های شهر کوفه قدم می زدیم که ناگهان شیری درنده از دور نمایان شد و جلو آمد، پس ما راه را برای حرکت آن شیر باز کردیم. وقتی آن شیر نزدیک ما رسید، خود را در مقابل حضرت امیر علیه السلام خاضعانه روی زمین انداخت، در این هنگام حضرت علی علیه السلام خطاب به شیر کرد و فرمود: برگرد، حق ورود به شهر کوفه را نداری، همچنین پیام مرا به دیگر حیوانات درنده نیز می رسانی که آنان هم حق ورود به این شهر را ندارند؛ و چنانچه بر خلاف دستور من عمل نمائید، خودم در بین شما حکم خواهم کرد. حارث همدانی گوید: تا زمانی که امام علی بن ابی طالب علیه السلام زنده بود، هیچ درنده ای نزدیک شهر کوفه نمی آمد.

موقعی که حضرت به شهادت رسید، زیاد بن ابیه، استاندار کوفه شد؛ و در آن موقع درندگان از هر سو وارد کوفه و باغستان های آن شهر می شدند و ضمن این که خسارت وارد می کردند، به مردم هم، نیز حمله می کردند. (۵۹)

(قضاوت در ضمانت الاغ یا گاو نر)

مرحوم شیخ طوسی در کتاب خود آورده است: حضرت صادق آل محمد به نقل از پدر بزرگوارش امام محمد باقر صلوات الله علیهم حکایت کند: در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله قضیه ای مهم اتفاق افتاد؛ و آن این بود که گاو نری، یک الاغ را کشت؛ صاحبان آن دو حیوان جهت تعیین خسارت به حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمدند در موقعی که آن حضرت در جمع گروهی از اصحاب و انصار نشسته بود.

پس از عرض سلام ، اجازه سخن خواستند و چون آن بزرگوار اجازه فرمود، شاکي و متشاکي ، ادعا و شکایت خود را مطرح کردند؛ و حضرت رسول پس از شنیدن سخنان آن دو نفر، خطاب به ابوبکر نمود و فرمود: بین ایشان قضاوت و تعیین خسارت کن.

ابوبکر عرض کرد: یا رسول الله ! حیوانی ، حیوان دیگری را کشته است ، خسارتی ندارد.

پس از آن قضاوت را به عمر پیشنهاد نمود و او نیز مانند ابوبکر پاسخ داد.

آن گاه خطاب به علی بن ابی طالب نمود و فرمود: یا علی! تو بین آن ها قضاوت نما.

لذا امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه اظهار داشت : مانعی ندارد و افزود: چنانچه گاو نر در طویله یا چراگاه الاغ وارد شده و آن را کشته است ؛ پس صاحب گاو ضامن است و باید خسارت الاغ را بپردازد. ولی چنانچه الاغ در طویله یا چراگاه گاو، وارد گردیده است و توسط گاو کشته شده ، هیچ ضمانتی بر کسی نیست.

در این هنگام ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست های مبارک خود را به آسمان بلند نمود و چنین اظهار داشت:

حمد و ستایش بی حد، خداوندی را که بعد از من شخصی را جهت امامت و خلافت برگزید، که همانند پیغمبران علیهم السلام حکم و قضاوت می نماید.^(۶۰)

(اهمیت عیادت از مریض مخالف)

محدثین و مورّخین در کتاب های مختلفی آورده اند:

پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد زید بن ارقم که یکی از اصحاب رسول خدا صلوات الله علیه بود و در جریان غدیر خم نیز حضور داشت آمدند و از او گواهی خواستند؛ ولی چون او از طرف حکومت برای خود احتمال خطر می داد از بیان حقیقت و جریان غدیر خودداری کرد.

بعد از گذشت مدّتی ، همین شخص مریض شد و در بستر بیماری افتاد، وقتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنید که زید بن ارقم مریض حال است به عیادت و دیدار او آمد.

همین که زید بن ارقم چشمش به جمال نورانی حضرت افتاد، گفت : مرحبا به امیر مؤمنان ، که از من عیادت می نماید، با این که وی ما را قبول ندارد و از ما دلگیر و آزرده خاطر می باشد.

امام علی علیه السلام فرمود:ای زید! آن ناراحتی که برای ما به وجود آوردی هرگز مانع آن نمی شود که ما شرط انسانیت و حق دوستی را فراموش نموده ؛ و تو را در حال بیماری عیادت نکنیم.

و پس از آن افزود: هرکس مریضی را برای رضای خداوند عیادت کند، تا هنگامی که در کنار مریض نشسته باشد، در سایه رحمت و لطف الهی خداوند قرار خواهد داشت.

و چون بخواهد برخیزد که از نزد مریض بیرون رود، خداوند متعال هفتاد هزار ملک را مأمور می نماید تا برای او درود و تحیت فرستند؛ و مشمول رحمت الهی قرار می گیرد.

سپس افزود:ای زید! من دوست داشتم که چنین فضیلتی شامل حالم گردد؛ و به همین جهت از تو عیادت کردم.^(۶۱)

(تحویل وصایای نبوت و امامت)

چون آخرین روزهای عمر پر برکت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرارسید، وصایا و کُتب امامت را تحویل فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام داد و او را به عنوان وصی و جانشین خود معرفی

نمود.

و دیگر فرزندش حسین علیه السلام با محمد حنفیه و سایر فرزندان و دوستان و سران شیعه را بر این وصیت شاهد گرفت.

و هنگامی که آن حضرت خواست کُتُب و سلاح و دیگر وصایای امامت را به امام حسن مجتبی علیه السلام تحویل دهد، فرمود:

ای فرزندم! رسول خدا مرا دستور داده است تا وصایا و آنچه را که تحویل من داده بود، نزد تو قرار دهم. و همچنین حضرت رسول صلوات الله علیه فرمود: به تو بگویم که تو نیز در آخرین لحظات عمرت، باید این وصایای امامت را، به برادرت حسین واگذار نمائی.

پس از آن امام علیّ صلوات الله علیه فرزندش حسین علیه السلام را مورد خطاب قرار داد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که تو نیز بایستی در آخرین لحظات عمرت آن ها را به فرزندت امام سجاد علیه السلام تحویل دهی.

و سپس دست علیّ بن الحسین زین العابدین علیه السلام را که کودکی خردسال بود گرفت؛ و فرمود: جدّت رسول الله امر فرموده است که تو هم این وصایا را به فرزندت، محمد بن علیّ باقرالعلوم بسپاری، و سلام رسول خدا و همچنین سلام مرا به او برسان.

و آن گاه پس از این سخنان، دو مرتبه امام حسن مجتبی علیه السلام را مورد خطاب قرار داد؛ و فرمود: و تو ای حسن! ولیّ امر مسلمین بعد از من می باشی، و نیز ولیّ خون من خواهی بود. لذا اگر خواسته باشی، می توانی قاتل مرا عفو نمائی و یا این که او را قصاص کنی، لیکن اگر خوستی قصاص نمائی متوجه باش که تنها یک ضربت شمشیر، به جای آن یک ضربتی که بر من وارد ساخت، بر او وارد کنی.

و هنگامی که او ابن ملجم را کشتی، جسدش را در کناسه کوفه که یکی از وادی های دوزخ می باشد زیر خاک پنهانش کن. (۶۲)

(علّت قتل و ترور حضرت سلام الله علیه)

پس از جریان جنگ صفّین و تحمیل ابو موسی اءشعری برای حُکْمِیت؛ و بعد از به وقوع پیوستن جنگ نهروان با خوارج، سه نفر از بزرگان خوارج که حضرت علیّ علیه السلام را تکفیر کرده بودند تصمیم گرفتند تا به عنوان خونخواهی، سه نفر از والیان و سران حکومتی را ترور نمایند. یکی عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود که ترور امیرالمؤمنین، امام علیّ علیه السلام را در کوفه؛ و دیگری بَرک بن عبدالله که او ترور معاویه را در شام؛ و سوّمین نفر عمر بن بکر، ترور عمرو بن عاص را در مدینه به عهده گرفت.

و بعد از آن که هر سه منافق هم قسم شدند که یا کشته شوند یا هدف شوم خود را به اجراء درآورند، هر کدام به سوی هدف مورد نظر خود رهسپار شدند.

و عبدالرحمن پس از آن وارد کوفه شد، روزی در یکی از کوچه های کوفه زنی را به نام قُطّام که پدرش در جنگ نهروان کشته شده بود ملاقات کرد.

و چون قُطّام زنی بسیار زیباروی و خوش اندام بود؛ و عبدالرحمن نیز از قبل مذاکراتی با او برای خواستگاری کرده بود، پس شیفته جمال او گردید و نسبت به آن اظهار عشق و علاقه نمود؛ و سپس پیشنهاد ازدواج به قُطّام داد.

قطّام در پاسخ گفت : در صورتی با پیشنهاد تو موافقت می کنم که سه هزار درهم و یک غلام مهریه ام قرار دهی ، مشروط بر آن که علیّ ابن ابی طالب را نیز به قتل برسانی.

عبدالرحمن برای امتحان قطّام گفت : دو شرط اوّل را می پذیرم ؛ لیکن مرا از قتل علیّ معاف دار.

قطّام گفت : خیر، چون شرط سوّم از همه مهم تر است ؛ و اگر می خواهی به کام و عشق خود برسی ، بایستی حتما انجام پذیرد.

عبدالرحمن وقتی چنین شنید، گفت : من به کوفه نیامده ام ، مگر به همین منظور.^(۶۳)

پس از آن ، قطّام هر ساعت خود را به شکلی آرایش و زینت می کرد و در مقابل عبدالرحمن به طنّازی و عشوّه گری می پرداخت تا آن که او را بیش از پیش دلباخته خود نماید.

و چون آتش عشق و شهوت عبدالرحمن شعله ور گشته و فزونی یافت ؛ و نیز زمان موعود با هم پیمانانش فرا رسید، آن ملعون شمشیری مسموم همراه خود برداشت ؛ و سحرگاه به مسجد کوفه وارد گشت.

و هنگامی که نماز صبح به امامت حضرت علیّ علیه السلام شروع شد، عبدالرحمن پشت سر امام ایستاد؛ و هنگامی که سر از سجده برمی داشت ناگهان عبدالرحمن فریادی کشید و با شمشیر بر فرق مقدّس آن امام مظلوم فرود آورد و گریخت.

در همین لحظه امام علیه السلام اظهار داشت((: **فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ**)) یعنی ؛ قَسَم به پروردگار کعبه ، رستگار و سعادتمند شدم.^(۶۴)

بعد از آن ، حضرت را با فرق شکافته و بدن خونین به منزل آوردند؛ و پزشکان بسیاری جهت معالجه آن حضرت آمدند، یکی از آنان پزشکی بود به نام ائثیر بن عمرو سکونی ، که بر بالین حضرت وارد شد؛ و شروع به مداوا گردید.

اطرافیان و اعضاء خانواده حضرت ، اطراف بستر آن بزرگوار حلقه زده بودند و با حالتی نگران چشم به پزشک دوخته که آیا چه می گوید؛ و نتیجه چه خواهد شد.

پس از آن که پزشک نگاهی به جراحت آن حضرت کرد، گفت : گوسفندی را ذبح نمائید و سفیدی جگر ریه آن را تا سرد نشده ، سریع بیاورید.

وقتی آن را آوردند، پزشک رگ میان سفیدی را بیرون آورد و میان شکاف سر آن حضرت قرار داد؛ و لحظه ای درنگ نمود، در حالتی که تمامی افراد در انتظار نتیجه ، لحظه شماری می کردند.

سپس شکاف سر را باز کرد و رگ را خارج نمود؛ با نگاهی به آن خطاب به حضرت کرد و عرضه داشت :

ای امیرالمؤمنین ! اگر وصیّتی داری بفرما، چون متأسّفانه زخم شمشیر و زهر آن به مغز سر اصابت و سرایت کرده ؛ و راهی برای معالجه آن نیست.^(۶۵)

لذا حضرت به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: پسر من ! اگر من خوب شدم ، خودم آنچه را که صلاح بدانم با عبدالرحمن انجام می دهم.

و چنانچه خوب نشدم و از دنیا رفتم ، سعی کنید به او سخت نگیرید و در قصاص تجاوز نکنید، چون او یک ضربت شمشیر زده است شما هم حقّ ندارید بیش از یک ضربت به او بزنید.^(۶۶)

(در عزای امام علیّ علیه السلام)

ناله کن ای دل به عزای علیّ

گریه کن ای دیده برای علیّ

کعبه ز کف داده چو مولود خویش

گشته سیه پوش عزای علیّ

عُمُر علیّ، عُمُرِه مقبوله بود

هر قدمش سعی و صفای علیّ

دیده زمزم که پر از اشک شد

یاد کند زمزمه های علیّ

تیغ شقاوت ، سر او را شکافت

کوفه بود، کوه منای علیّ

عالم امکان شده پر غلغله

چون شده خاموش صدای علیّ

نیست هم آغوش صبا بعد از این

پیک ظفر بخش لوای علیّ

منبر و محراب کشد انتظار

تا که زند بوسه به پای علیّ

ماه دگر در دل شب نشنود

صوت مناجات و دعای علیّ

آه که محروم شد امشب دگر

چشم یتیمان ز لقای علیّ

مانده تهی سفره بیچارگان

منتظر نان و غذای علیّ

وای ! امیر دو سرا کشته شد

خانه غم گشته سرای علیّ

پیش حسین و حسن و زینبش

خون چکد از فرق همای علیّ (۶۷)

(پنج درس آموزنده و ارزنده)

۱) مرحوم کفعمی روایت کرده است:

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علیّ علیه السلام فرمود: دیشب چه عملی انجام داده ای ؟
آن حضرت اظهار داشت : پیش از آن که بخوابم ، هزار رکعت نماز به جا آوردم ، حضرت رسول فرمود:
چگونه !؟

پاسخ داد: از شما شنیدم که فرمودی : هر کس هنگام خوابیدن سه مرتبه بگوید: ((يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ
بِقُدْرَتِهِ، وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ بِعِزَّتِهِ))،

او همانند کسی باشد که هزار رکعت نماز خوانده است.

حضرت رسول فرمود: راست گفתי ، چنین است. (۶۸)

۲ یکی از شاعران زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نام نجاشی در ماه مبارک رمضان ، آشکارا شراب خمر آشامید؛ پس او را نزد امام علی علیه السلام آوردند.

حضرت دستور داد تا او را صد ضربه شلاق زدند و سپس او را به حکم آن بزرگوار زندانی نمودند؛ و چون فردای آن روز شد، وی را از زندان بیرون آوردند و هشتاد شلاق دیگر بر او زدند. نجاشی اعتراض کرد : چرا زندان و هشتاد شلاق اضافی زدید؟ حضرت فرمود: چون حرمت ماه رمضان را شکستی و علنی با حرام روزه خواری کردی. (۶۹)

۳ امام جعفر صادق صلوات الله علیه حکایت فرماید:

روزی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به غلام خود، قنبر دستور داد تا بر شخصی که محکوم به حد شلاق بود، هشتاد ضربه شلاق بزند. و چون قنبر ناراحت و عصبانی بود؛ سه شلاق ، بیشتر از هشتاد ضربه بر او وارد ساخت. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شلاق را از دست قنبر گرفت و سه ضربه شلاق بر او زد. (۷۰)

۴ عبدالله بن عباس حکایت کند:

شخصی به محضر امام علی صلوات الله علیه وارد شد و پیرامون انواع مخلوقات از آن حضرت سؤال کرد؟ امام علیه السلام در پاسخ چنین فرمود: خداوند یک هزار و دویست نوع مخلوق در عمق دریاها و اقیانوس ها؛ و به همان مقدار نیز انواع مختلفی از مخلوقات بر روی زمین آفریده است. سپس افزود : و تمامی انسان ها جز طائفه یاءجوج و ماءجوج همه از نسل حضرت آدم علیه السلام هستند، که البته به هفتاد شکل و رنگ آفریده شده اند. (۷۱)

۵ روزی حضرت امیرالمؤمنین امام علی صلوات الله علیه از جلوی مغازه قصابی که دارای گوشت های خوبی بود عبور نمود، همین که چشم قصاب به آن حضرت افتاد، عرضه داشت : یا امیرالمؤمنین ! گوشت خوب و مناسبی دارم ، مقداری از آن را برای منزل خریداری نمائید.

امام علی علیه السلام فرمود: پول همراه خود ندارم ، قصاب گفت : مشکلی نیست ، من بابت پول آن صبر می کنم ؛ و هر موقع توانستی پولش را بیاور. حضرت فرمود: خیر، من نسبت به خرید گوشت صبر می نمایم ؛ و نسیه نمی خرم ، و بدون آن که گوشت خریداری نماید به حرکت خود ادامه داد و رفت. (۷۲)

(علی علیه السلام امام ناشناخته)

نظر به بندگان اگر، ز مرحمت خدا کند

قسم به ذات کبریا، ز یمن مرتضی کند

خدا چو هست رهنمون ، مگر دگر چرا و چون

که او کند هر آنچه را که حکمت ، اقتضا کند

ز قدرت یداللهی ، کسی ندارد آگهی

وسیله اش بود علی، خدا هر آنچه را کند

به جنگ بدر و نهروان ، علی است یگانه قهرمان

نگر که دست حق عیان ، قتال اشقیا کند

به روی دوش مصطفی ، نهد چو پای مرتضی

نگر به بت شکستنش ، که در جهان صدا کند
 به رزم خندق و اُحد، به قتل عمرو و عبدود
 خدا بدستِ دستِ خود، لوای حقّ به پا کند
 چو افضل از عبادت خلائق است ضربتش
 علیّ تواند این عمل ، شفیع ما سوی کند
 به پیشگاه کردگار، ز بس که دارد اعتبار
 دیون جمله بندگان ، تواند او اءدا کند
 نماز بی ولای او عبادتی است بی وضو
 به منکر علیّ بگو، نماز خود قضا کند
 هر آن که نیست مایلش ، جفا نموده با دلش
 بگو دل مریض خود، به عشق او شفا کند
 علیّ است آن که تا سحر، سرشک ریزد از بصر
 پی سعادت بشر، ز سوز دل دعا کند
 علیّ انیس عاشقان ، علیّ پناه بی کسان
 علیّ امیر مؤمنان ، که مدح او خدا کند
 پس از شهادت نبیّ، که را سزد به جز علیّ
 که تا به حشر آدمی ، به کارش اقتداء کند
 قسیم نار و جنتش ، ترازوی محبتش
 که مؤمنان خویش را، ز کافران جدا کند
 گهی به مسند قضا، گهی به صحنه غزا
 گهی به جای مصطفی ، که جان خود فدا کند
 علیّ است فرد و بی نظیر، علیّ مجیر و دستگیر
 که نام دلگشای او، گره ز کار وا کند
 ز کار قهرمانیش ، پر است زندگانیش
 نگین پادشاهیش ، به سائلی عطا کند
 امیر کشور عرب ، ثناکنان ، دعا به لب
 برد طعام نیمه شب ، عطا به بینوا کند
 ز کوی شاه اولیاء، که مهر اوست کیمیا
 کجا روی بیا بیا، که دردها دوا کند^(۷۳)
 (چهل حدیث گهربار منتخب)
 - اَقَالَ اَلَامُ عَلِیَّ بْنَ اَبی طَالِبٍ ، اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْهِ:

إِغْتَنِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ خَمْسَةِ مَوَاطِنَ: عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، وَ عِنْدَ الْإِذَاَنِ، وَ عِنْدَ نُزُولِ الْغَيْثِ، وَ عِنْدَ التِّقَاءِ الصَّفِّينِ لِلشَّهَادَةِ، وَ عِنْدَ دَعْوَةِ الْمَظْلُومِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَهَا حِجَابٌ دُونَ الْعَرْشِ. ^(٧٤)

ترجمه:

فرمود: پنج موقع را برای دعا و حاجت خواستن غنیمت شمارید:
موقع تلاوت قرآن ، موقع اذان ، موقع بارش باران ، موقع جنگ و جهاد - فی سبیل الله - موقع ناراحتی و آه کشیدن مظلوم.

در چنین موقعیت ها مانعی برای استجابت دعا نیست.

۲ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَلْعِلْمُ وَرِاثَةُ كَرِيمَةٍ، وَ الْأَدَبُ حُلٌّ حَسَنٌ، وَ الْفِكْرَةُ مِرَآةٌ صَافِيَةٌ، وَ الْأَعْتِدَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ، وَ كَفَى بِكَ أَدَبًا تَرُكُّكَ مَا كَرِهْتَهُ مِنْ غَيْرِكَ. ^(٧٥)

ترجمه:

فرمود: علم ؛ ارثیه ای با ارزش ، و ادب ؛ زیوری نیکو، و اندیشه ؛ آئینه ای صاف ، و پوزش خواستن ؛ هشدار دهنده ای دلسوز خواهد بود.

و برای با ادب بودن همین بس که آنچه برای خود دوست نداری ، در حق دیگران روا نداشته باشی.
۳ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْحَقُّ جَدِيدٌ وَ إِنْ طَالَتْ الْأَيَّامُ، وَ الْبَاطِلُ مَخْذُولٌ وَ إِنْ نَصَرَهُ أَقْوَامٌ. ^(٧٦)

ترجمه:

فرمود: حق و حقیقت در تمام حالات جدید و تازه است گر چه مدتی بر آن گذشته باشد.

و باطل همیشه پست و بی اساس است گر چه افراد بسیاری از آن حمایت کنند.

۴ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الدُّنْيَا تُطَلَّبُ لِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ: الْغِنَى ، وَ الْعِزُّ، وَ الرَّاحَةُ، فَمَنْ زَهَدَ فِيهَا عَزَّ، وَ مَنْ قَنَعَ إِسْتَعْنَى ، وَ مَنْ قَلَّ سَعْيُهُ إِسْتَرَاحَ. ^(٧٧)

ترجمه:

فرمود: دنیا و اموال آن ، برای سه هدف دنبال می شود: بی نیازی ، عزت و شوکت ، آسایش و آسوده بودن

هر که زاهد باشد؛ عزیز و با شخصیت است ، هر که قانع باشد؛ بی نیاز و غنی گردد، هر که کمتر خود را در تلاش و زحمت قرار دهد؛ همیشه آسوده و در آسایش است.

۵ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ لَا الدِّينُ وَ التَّقَى ، لَكُنْتُ أَدْهَى الْعَرَبِ. ^(٧٨)

ترجمه:

فرمود: چنانچه دین داری و تقوای الهی نمی بود، هر آینه سیاستمدارترین افراد بودم - ولی دین و تقوا مانع سیاست بازی می شود. -

۶ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَلْمُلُوكُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ، وَ الْعِلْمُ حَاكِمٌ عَلَيْهِمْ، وَ حَسْبُكَ مِنَ الْعِلْمِ أَنْ تَخْشَى اللَّهَ، وَ حَسْبُكَ مِنَ الْجَهْلِ أَنْ تَعْجِبَ بِعِلْمِكَ. ^(٧٩)

ترجمه:

فرمود: ملوک بر مردم حاکم هستند و علم بر تمامی ایشان حاکم خواهد بود، تو را در علم کافی است که از خداوند ترسناک باشی ؛ و

به دانش و علم خود بالیدن ، بهترین نشانه نادانی است.

۷ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ: يَا بْنَ آدَمَ إِنَّا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَ إِنَّا

عَلَيْكَ شَهِيدٌ.

فَقُلْ فِي خَيْرٍ، وَاعْمَلْ فِي خَيْرٍ، اءَشْهَدُ لَكَ بِهِ فِي الْقِيَامَةِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهُ اءَبَدًا. ^(۸۰)

ترجمه:

فرمود: هر روزی که بر انسان وارد شود، گوید: من روز جدیدی هستم ، من بر اعمال و گفتار تو شاهد می باشم.

سعی کن سخن خوب و مفید بگوئی ، کار خوب و نیک انجام دهی.

من در روز قیامت شاهد اعمال و گفتار تو خواهم بود.

و بدان امروز که پایان یابد دیگر مرا نخواهی دید و قابل جبران نیست.

۸ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فِي الْمَرَضِ يُصِيبُ الصَّبَى، كَقَارَةِ لَوَالِدِيهِ. ^(۸۱)

ترجمه:

فرمود: مریضی کودک ، کفاره گناهان پدر و مادرش می باشد.

۹ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الزَّبِيبُ يَشُدُّ الْقَلْبَ، وَيُذْهِبُ بِالْمَرَضِ، وَيُطْفِئُ الْحَرَارَةَ، وَيُطَيِّبُ النَّفْسَ. ^(۸۲)

ترجمه:

فرمود: خوردن مویز - کشمش سیاه - قلب را تقویت ، مرض ها را برطرف ، و حرارت بدن را خاموش ، و روان را پاک می گرداند.

۱۰ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَطْعِمُوا صَبِيَانَكُمْ الرُّمَانَ، فَإِنَّهُ أَسْرَعُ لِلسِّنْتِهِمْ. ^(۸۳)

ترجمه:

فرمود: به کودکان خود انار بخورانید تا زبانشان بهتر و زودتر باز شود.

۱۱ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءَطْرِقُوا اءَهَالِيَكُمْ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ بِشَيْءٍ مِنَ الْفَاكِهَةِ، كَىْ يَفْرَحُوا بِالْجُمُعَةِ. ^(۸۴)

ترجمه:

فرمود: در هر شب جمعه همراه با مقداری میوه - یا شیرینی ،... - بر اهل منزل و خانواده خود وارد شوید تا موجب شادمانی آن ها در جمعه گردد.

۱۲ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كُلُوا مَا يَسْقُطُ مِنَ الْخَوَانِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، لِمَنْ أَرَادَ اءَنْ يَسْتَشْفِيَ بِهِ. ^(۸۵)

ترجمه:

فرمود: آنچه اطراف ظرف غذا و سفره می ریزد جمع کنید و بخورید، که همانا هرکس آن ها را به قصد شفا میل نماید، به اذن حق تعالی شفای تمام دردهای او خواهد شد.

۱۳ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ اَنْ يَثِقَ بِخَصْلَتَيْنِ : الْعَافِيَةِ وَالْغِنَى ، بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافَاً اِذْ سَقَمَ، وَبَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا اِذْ افْتَقَرَ. ^(۸۶)

ترجمه:

فرمود: سزاوار نیست که بنده خدا، در دوران زندگی به دو خصوصیت اعتماد کند و به آن دلبسته باشد: یکی عافیت و تندرستی و دیگری ثروت و بی نیازی است.

زیرا چه بسا در حال صحت و سلامتی می باشد ولی ناگهان انواع مریضی ها بر او عارض می گردد و یا آن که در موقعیت و امکانات خوبی است ، ناگهان فقیر و بیچاره می شود، - پس بدانیم که دنیا و تمام امکانات آن بی ارزش و بی وفا خواهد بود و تنها عمل صالح مفید و سودبخش می باشد. -

۱۴ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِلْمُرَائِي ثَلَاثُ غَلَامَاتٍ : يَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَخْدَهُ، وَ يَنْشِطُ إِذَا كَانَ فِي النَّاسِ، وَ يَزِيدُ فِي الْعَمَلِ إِذَا أُثْنِيَ عَلَيْهِ، وَ يَنْقُصُ إِذَا ذُمَّ. ^(۸۷)

ترجمه:

فرمود: برای ریاکار سه نشانه است : در تنهایی کسل و بی حال ، در بین مردم سرحال و بانشاط می باشد. هنگامی که او را تمجید و تعریف کنند خوب و زیاد کار می کند و اگر انتقاد شود سُستی و کم کاری می کند.

۱۵ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ : قُلْ لِقَوْمِكَ لَا يَلْبِسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي ، وَ لَا يَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي ، وَ لَا يَتَشَكَّلُوا بِمَشِ أَكْلِ أَعْدَائِي ، فَيَكُونُوا أَعْدَائِي. ^(۸۸)

ترجمه:

فرمود: خداوند تبارک و تعالی بر یکی از پیامبرانش وحی فرستاد : به امت خود بگو: لباس دشمنان مرا نپوشند و غذای دشمنان مرا میل نکنند و هم شکل دشمنان من نگردند، و گرنه ایشان هم دشمن من خواهند بود.

۱۶ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَلْعُقُولُ أَيْمَةُ الْفَكَارِ، وَ الْأَفْكَارُ أَيْمَةُ الْقُلُوبِ، وَ الْقُلُوبُ أَيْمَةُ الْحَوَاسِّ، وَ الْحَوَاسُّ أَيْمَةُ الْأَعْضَاءِ. ^(۸۹)

ترجمه:

فرمود: عقل هر انسانی پیشوای فکر و اندیشه اوست ؛ و فکر پیشوای قلب و درون او خواهد بود؛ و قلب پیشوای حواس پنج گانه می باشد، و حواس پیشوای تمامی اعضاء و جوارح است.

۱۷ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَفَضَّلْ عَلَى مَنْ شِئْتَ فَأَنْتَ أَمِيرُهُ، وَ اسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ فَأَنْتَ نَظِيرُهُ، وَ افْتَقِرْ إِلَى مَنْ شِئْتَ فَأَنْتَ أَسِيرُهُ. ^(۹۰)

ترجمه:

فرمود: بر هر که خواهی نیکی و احسان نما، تا رئیس و سرور او گردی ؛ و از هر که خواهی بی نیازی جوی تا همانند او باشی.

و خود را نیازمند هر که خواهی بدان - و از او تقاضای کمک نما - تا اسیر او گردی.

۱۸ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اعَزَّ الْعِزَّ الْعِلْمُ، لَاِنَّ بِيهِ مَعْرِفَةُ الْمَعَادِ وَالْمَعَاشِ، وَ أَذَلُّ الدَّلِّ الْجَهْلُ، لَاِنَّ صَاحِبَهُ اعْصَمَ، اءَبَّكَمَّ، اءَعْمَى، حَيْرَانَ. ^(۹۱)

ترجمه:

فرمود: عزیزترین عزت ها علم و کمال است ، برای این که شناخت معاد و تاءمین معاش انسان ، به وسیله آن انجام می پذیرد.

و پست ترین ذلت ها جهل و نادانی است ، زیرا که صاحبش همیشه در کوری و لالی و کوری می باشد و در تمام امور سرگردان خواهد بود.

۱۹ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُلُوسُ سَاعَةٍ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةٍ أَلْفِ سَنَةٍ، وَ النَّظَرُ إِلَيَّ الْعَالِمِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهِ مِنْ إِغْتِكَافِ سَنَةٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ، وَ زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ سَبْعِينَ طَوَافاً حَوْلَ الْبَيْتِ، وَ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ حَجَّةً وَ عُمْرَةً مَبْرُورَةً مَقْبُولَةً، وَ رَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ سَبْعِينَ دَرَجَةً، وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ، وَ شَهِدَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ: اِنَّ الْجَنَّةَ وَ جَبَتْ لَهُ. ^(۹۲)

ترجمه:

فرمود: یک ساعت در محضر علماء نشستن - که انسان را به مبداء و معاد آشنا سازند - از هزار سال عبادت نزد خداوند محبوب تر خواهد بود.

توجه و نگاه به عالم از اعتکاف و یک سال عبادت - مستحبی - در خانه خدا بهتر است. زیارت و دیدار علماء، نزد خداوند از هفتاد مرتبه طواف اطراف کعبه محبوب تر خواهد بود، و نیز افضل از هفتاد حج و عمره قبول شده می باشد.

همچنین خداوند او را هفتاد مرحله ترفیع درجه می دهد و رحمت و برکت خود را بر او نازل می گرداند، و ملائکه شهادت می دهند به این که او اهل بهشت است.

۲۰ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بَنَ آدَمَ ، لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ ، فَإِنْ يَكُنْ بَقِيَ مِنْ أَعْجَلِكَ ، فَإِنَّ اللَّهَ فِيهِ يَرْزُقُكَ. (۹۳)

ترجمه:

فرمود: ای فرزند آدم ، غصه رزق و آذوقه آن روزی که در پیش داری و هنوز نیامده است نخور، زیرا چنانچه زنده بمانی و عمرت باقی باشد خداوند متعال روزی آن روز را هم می رساند. ۲۱ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَدَّرَ الرَّجُلُ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ ، وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ نَفَقَتِهِ ، وَ صِدَاقَتُهُ عَلَى قَدْرِ مَرْوَتِهِ ، وَ عِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ. (۹۴)

ترجمه:

فرمود: ارزش هر انسانی به قدر همت اوست ، و شجاعت و توان هر شخصی به مقدار گذشت و احسان اوست ، و درستکاری و صداقت او به قدر جوانمردی اوست ، و پاکدامنی و عفت هر فرد به اندازه غیرت او خواهد بود.

۲۲ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ شَرِبَ مِنْ سُورِ أَخِيهِ تَبَرُّكًا بِهِ ، خَلَقَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا مَلِكًا يَسْتَعْفِرُ لَهُمَا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ. (۹۵)

ترجمه:

فرمود: کسی که دهن خورده برادر مؤمنش را به عنوان تبرک میل نماید، خداوند متعال ملکی را مأمور می گرداند تا برای آن دو نفر تا روز قیامت طلب آمرزش و مغفرت نماید. ۲۳ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَأَخَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٌ يَزِدَادُ فِي كُلِّ يَوْمٍ إِحْسَانًا ، وَ رَجُلٌ يَتَذَكَّرُ ذَنْبَهُ بِالتَّوْبَةِ ، وَ آتَى لَهُ بِالتَّوْبَةِ ، وَاللَّهُ لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ غُنْفُهُ مَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ إِلَّا لَا بَوْلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. (۹۶)

ترجمه:

فرمود: خیر و خوبی در دنیا وجود ندارد مگر برای دو دسته: دسته اول آنان که سعی نمایند در هر روز، نسبت به گذشته کار بهتری انجام دهند. دسته دوم آنان که نسبت به خطاها و گناهان گذشته خود پشیمان و سرافکنده گردند و توبه نمایند، و توبه کسی پذیرفته نیست مگر آن که با اعتقاد بر ولایت ما اهل بیت عصمت و طهارت باشد.

۲۴ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَجِبْتُ لِابْنِ آدَمَ ، أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ ، وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ ، وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَهُمَا وَعَاءٌ لِلْغَائِطِ ، ثُمَّ يَتَكَبَّرُ. (۹۷)

ترجمه:

فرمود: تعجب می کنم از کسی که اولش قطره ای آب ترش شده و عاقبتش لاشه ای متعفن - بد بو - خواهد بود و خود را ظرف فضولات قرار داده است ، با این حال تکبر و بزرگ منشی هم می نماید.

۲۵ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِيَّاكُمْ وَالدِّينَ ، فَإِنَّهُ هَمٌّ بِاللَّيْلِ وَ ذُلٌّ بِالنَّهَارِ. ^(۹۸)

ترجمه:

فرمود: از گرفتن نسیه و قرض ، خود را برهانید، چون که سبب غم و اندوه شبانه و ذلت و خواری در روز خواهد گشت.

۲۶ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ الْعَالِمَ الْكَاتِمَ عِلْمَهُ يُبْعَثُ اءَنْتَنَ اَهْلِلِ الْقِيَامَةِ، تَلْعَنُهُ كُلُّ دَابَّةٍ مِنْ دَوَابِّ الْأَرْضِ الصَّغَارِ. ^(۹۹)

ترجمه:

فرمود: آن عالم و دانشمندی که علم خود را - در بیان حقایق - برای دیگران کتمان کند، روز قیامت با بدترین بوها محشور می شود و مورد نفرت و نفرین تمام موجودات قرار می گیرد.

۲۷ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا كَمِيلُ، قُلِّ الْحَقُّ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَوَادِدِ الْمُتَّقِينَ، وَاهْجُرِ الْفَاسِقِينَ، وَجَانِبِ الْمُنَافِقِينَ، وَلَا تُصَاحِبِ الْخَائِنِينَ. ^(۱۰۰)

فرمود: در هر حالتی حق را بگو و مدافع آن باش ، دوستی و معاشرت با پرهیزگاران را ادامه ده ، و از فاسقین و معصیت کاران کناره گیری کن ، و از منافقان دوری و فرار کن ، و با خیانتکاران همراهی و هم نشینی منما.

۲۸ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فِي وَصِيَّتِهِ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سَلْ عَنِ الرَّفِيِّ قَبْلَ الطَّرِيقِ، وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ. ^(۱۰۱)

ضمن سفارشی به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

پیش از آن که بخواهی مسافرت بروی ، رفیق مناسب راه را جویا باش ، و پیش از آن که منزلی را تهیه کنی همسایگان را بررسی کن که چگونه هستند.

۲۹ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ ذَلِيلٌ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ. ^(۱۰۲)

فرمود: فخر کردن انسان به خودش ، نشانه کم عقلی او می باشد.

۳۰ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَيُّهَا النَّاسُ، إِيَّاكُمْ وَحُبُّ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ، وَبَابُ كُلِّ بَلِيَّةٍ، وَدَاعِي كُلِّ رَزِيَّةٍ. ^(۱۰۳)

فرمود: ای گروه مردم ، نسبت به محبت و علاقه به دنیا مواظب باشید، چون که علاقه و محبت به دنیا اساس هر خطا و انحرافی است ، و دروازه هر بلا و گرفتاری است ، و نزدیک کننده هر فتنه و آشوب ؛ و نیز آورنده هر مصیبت و مشکلی است.

۳۱ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : السُّكْرُ اَرْبَعُ السُّكْرَاتِ: سُكْرُ الشَّرَابِ، وَسُكْرُ الْمَالِ، وَسُكْرُ النَّوْمِ، وَسُكْرُ الْمُلْكِ. ^(۱۰۴)

فرمود: مستی در چهار چیز است : مستی از شراب (و خمر)، مستی مال و ثروت ، مستی خواب ، مستی ریاست و مقام.

۳۲ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَللِّسَانُ سَبْعٌ اِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقَرٌ. ^(۱۰۵)

فرمود: زبان ، همچون درتده ای است که اگر آزاد باشد زخم و جراحت (سختی به جسم و ایمان) خواهد زد.

۳۳ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ اَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ. ^(۱۰۶)

فرمود: روز داد خواهی مظلوم بر علیه ظالم سخت تر است از روزی که ظالم ستم بر مظلوم می کند.

۳۴ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فِي الْقُرْآنِ نَبَأٌ مَا قَبْلَكُمْ، وَخَبَرٌ مَا بَعْدَكُمْ، وَحُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ. ^(۱۰۷)

فرمود: قرآن احوال گذشتگان ، و آخبار آینده را در بردارد، و شرح وظایف شما را بیان کرده است.

۳۵ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَزَلَ الْقُرْآنُ اَثَلَاثًا، ثُلُثٌ فِينَا وَفِي عَدُوِّنَا، وَثُلُثٌ سُنَنٌ وَ اَمْثَالٌ، وَثُلُثٌ فَرَايَضُ وَاَهْ حُكَامٌ. (۱۰۸)

فرمود: نزول قرآن بر سه قسمت است : یک قسمت آن درباره اهل بیت عصمت و طهارت : و دشمنان و مخالفان ایشان ؛ و قسمت دیگر آن ، اخلاقیات و ضرب المثلها؛ و قسمت سوم در بیان واجبات و احکام إلهی می باشد.

۳۶ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءَلْمُؤْمِنُ نَفْسُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. (۱۰۹)

فرمود: مؤمن آن کسی است که خود را به جهت رفاه مردم در زحمت بیندازد و دیگران از او در آسایش و آسایش باشند.

۳۷ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَتَبَ اللَّهُ الْجِهَادَ عَلَى الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ، فَجِهَادُ الرَّجُلِ بَذْلُ مَالِهِ وَنَفْسِهِ حَتَّى يُقْتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ،

وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ اَنْ تَصْبِرَ عَلَى مَا تَرَى مِنْ اَذَى زَوْجِهَا وَغَيْرَتِهِ. (۱۱۰)

فرمود: خداوند جهاد را بر مردان و زنان لازم دانسته است.

پس جهاد مرد، آن است که از مال و جاننش بگذرد تا جائی که در راه خدا کشته و شهید شود.

و جهاد زن آن است که در مقابل زحمات و صدمات شوهر و بر غیرت و جوانمردی او صبر نماید.

۳۸ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فِي تَقَلُّبِ الْاُحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرَّجَالِ. (۱۱۱)

فرمود: در تغییر و دگرگونی حالات و حوادث ، فطرت و حقیقت اشخاص شناخته می شود.

۳۹ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ، وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلَ. (۱۱۲)

فرمود: امروزه - در دنیا - زحمت و فعالیت ، بدون حساب است و فردای قیامت ، حساب و بررسی اعمال و دریافت پاداش است.

۴۰ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِنَّ تَقْوَا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَاِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ. (۱۱۳)

فرمود: دوری و اجتناب کنید از معصیت های إلهی ، حتی در پنهانی ، پس به درستی که خداوند شاهد اعمال و نیات است ؛ و نیز او حاکم و قاضی خواهد بود.